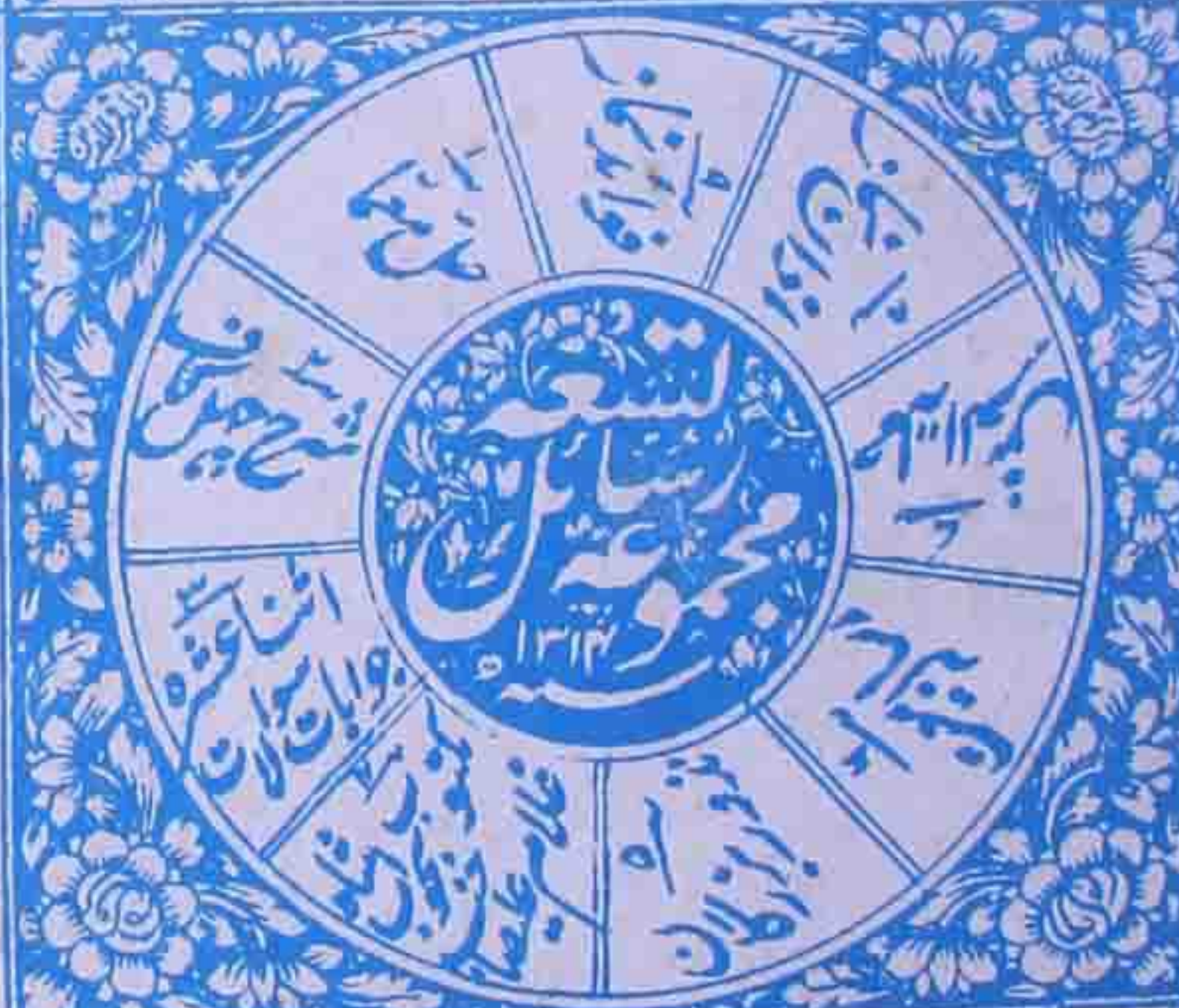


فتح الدرد العرس بقی الخا من علی من من

صاحب اویسی در حین کا مالک تخت کا - او تار تار ہے پیدل بات اپنے حکم سے چاہے اپنے بندوں
 کو نقد و نقد کہ مجموعہ تالیف شریف زبیرہ تحقیق - اسود الدقیقین فتح المسکین قدوة الحاکمین
 سند المفسرین - سید محمد بن سعید فی آیات رب العالمین - حضرت محمدی و مولائی و جدی مولانا
 فتح الدین صاحب - خلف فانی الشہابی بابت حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی و مولوی مسعود



برائی فائدہ ہر خاص و عام مخصوصاً معتقدین و متوسلین خاندان بہ نصیب تمام احقر لایا
 خاکسار کے علماء و الفقہاء - سید ظہیر الدین عرف سید احمد - بن مولانا سید
 معز الدین بن مولوی سید ناصر الدین و مولوی فتح الدین بن مولوی ناصر الدین لا شاہ

مطبع کی دعوت مدبر سکہ مطبع گرد
 درمنا احمد علی خان متعلق عزیز و گریز

رسالہ اطل معما

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد از حمد حضرت آله و درود بر پیغمبر و الاجاه و بر ال و صحاب دین پناه بندہ مسکین
محمد رفیع الدین بن شیخ الاسلام زبیدۃ العرقا بالہ سیدی و سندی ولی اللہ
ابن الشیخ العظیم مولانا عابد الرحیم اسکنما اللہ فی العلیین و الحق بلسفہ الصلیحین
ایماند کہ بعض یاران حل عمرے از اسما حضرت غریب نواز محمد گیسو دراز
قدس اند سرہ و خواستند آنجہ حاضر الوقت شد بتبریم می آید قال العارف المحقق
و فیہ المد قدرہ باسمہ سبحانہ الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی
رسلہ محمد و آلہ اجمعین قولہ تعالی و تلک الامثال کثر للنا
لعلکم متفکرون بدانکہ ماچار برادر بودیم یعنی کون فسا و چہا عنصر بودند از نہ و چہ
یعنی در جوفی فلک سہ جا بہ شتند یعنی نار و ہوا و آب و سطح ملون کہ از نفوذ نظر حائل باشد
بدان شتند بلا شتفا فی اند و یک بر منہ بود یعنی ارض در دید چشم آشکار بود آن برادر بر
دست زد و آسین دست یعنی زمین فراوان صور نوعیہ و سیات عرضیہ و استعداد
دست بہا زار قیم ما بخت شکار تیر و کمان بخریم یعنی ہمہ در عالم ترکیب داخل شدند تا استعداد
و بی کسی بدست آرد و تحصیل کمالات عالم تجرد نمایند قضا رسید ہر جا گشتہ شدیم یعنی مستیلا
قوای فلکی و روحانی از کوکب ارباب الانواع صور باطن مخفی و محجول گشت و بست و چہا زند
بر خابیم بعد از فعل و افعال بست و چہا قسم مزاج پیدا شدند ہشت مزاج اعتدال و ہشت
مزاج غیر اعتدال و ہشت مزاج انحلال بایش آنکہ تکافو حقیقی حرارت

بابرودت و میوست بارطوبت معاً محالست لاجرم مرکب بجایب انحراف خواهد بود اگر یک
 کیفیت بود چهار مزاج مفرد است و اگر دو کیفیت غیر متضاد بود چهار مزاج مرکب است این
 هشت مزاج اگر با فعال دینیه مرکب ملایم است مزاج اعتدالی است و اگر مخالف فعال است مزاج غیر
 اعتدالی است اگر منافی است مزاج اختلال است و محتمل است که سبت و چهار قسم ترکیب باشد
 تصویرش آنکه مساواة چند جزء غیر مغلوب مرکب استدعی انحلال ترکیب است بسبب اولی موصول
 و جزء مغلوب با صبر بر اجتماع نتواند شد لاجرم یک غالب خواهد بود پس پیش ترکیب ثانی دوازده
 شوند و چهار ترکیب ثانی نیز دوازده و یک ترکیب باعی چهار ازین سبت و هشت و دوشنای
 آبی آتش و دوشنای اینها با نوافاسد است که هوا مغلوب است بسبب رقت قوام سهل و آتش
 است و بسبب لطیف جوهر رنگ شریک غالب گرفته تدافع مغلوب میشود سبت و چهار ترکیب
 باقی صالح باشند اگرگاه چهار دیدیم یعنی بعد از استقرار مزاج چهار درجه کمال اولی طباع
 پیش آمد که هر یک برای صدور آثار چون کمالت سه ناقص بودند یعنی صورت محدثی و
 بنائی و حیوانی از وصول به عالم تجرد قاصر اند و یکی دو خانه و دو گوشه نداشت یعنی نفس ناطقه
 که صورت انسانی است و جز ماده و صورت دو طرف امتداد نداشت که مجرد بذات بود
 آن برادر زردار کمان بے خانه و بے گوشه تجرد یعنی بدن ارضی نفس ناطقه را قبول کرد و تری
 می باید بایست یعنی نفس ناطقه را برای ایصال به امور خانه چه از ذات خود قوای دراکه
 می یا بند چهار تیر دیدیم سه شکسته بودند یعنی چهار قوت یافت میجست حسی مشترک که دریا بنده
 صور جزئی است - دوم و بهم که دریا بنده معانی جزئی است - سوم عقل که دریا بنده
 کلیات است این هر سه شکسته پای اند با نچه نظیر ندارد و متزع از محسوسات نیست نمی تواند
 رسید و یکی پرومیکان نداشت یعنی چهارم که نور یا ناست از پریدن و زوال و خلیان
 و شبهات میان این است فَإِنَّ الْيَقِينَ مَا لَا يَحْتَمِلُ النَّقِیْضَ حَالًا وَ بَلَاً آن تیر
 بے پرومیکان تجردیم و طلب رسید بصرا شدیم یعنی بشرف ایمان صحیح شرف گشته

تبیان آن طالب کشف حقیقت گشتم و تحقیق این نکته آنست که هر نوع علمی که محصول صورت باشد خالی از کیفیت و طلبیت نیست راه بسوی کسب کیف و اصل محض ندارد و وسیله وصول آنحضرت خبر معرفت اجمالی الحاطی صرف که ایمان بالغیب نام دارد نتواند بود - چهار آیه دیدیم یعنی لطیف و دوام توجه بعالم اطلاق چهار حقیقت مشهود گشت سه مرده بودند یعنی سه حقیقت که با اصطلاح اهل تصوف ناسوت و ملکوت و جبروت و اصطلاح اهل اشراق برزخ و مثل و الوار - و با اصطلاح اهل حکمت طبیعت و نفس و عقل باشند اعدام مکانی اند و در قبضه غیر کمالیت فی ید الغسل - جان هر یکی که مدبر و باطن اوست در خارج است - جان ناسوت ملکوت و جان ملکوت جبروت و جان جبروت لاهوت است و یکی جان بدست یعنی چهارم که حضرت لاهوت است مدبر باطن ندارد بلکه خود قیوم همه و باطن الباطن است و بذات خود زنده و جان همه است آن برادر زردار برهنه کمان کش تیر اندازان کمان اینجا و بجه گوشه آن تیر بجه پرو پیکان بران آهوی بیجان زد یعنی آن شخص رضی انسانی صادق الایمان ذات مقدسه را بدین همت ساخته و آلات و معدنات فطری و کسبی فراهم آورده و کوشش و کوشش علمی و علمی نموده و طی مراحل و اطاعت کرده از علم بعین البیقین رسید و چون مجذوب سالک بود از راه اندراج الهی و یومین و راه الحجاب شناخت حضرت لاهوت گردید کمندی می بایست تا صید را بقتراک بندیم یعنی معامله و علاقه می بایست که از عین البیقین بحق البیقین برآید و از تعلق تخلیق گراید چهار کمند دیدیم سه پاره و یکی دو کرانه و میانه داشت یعنی چهار معامله پیش آمد خوف و طمع و محبت که هر سه آلوده غرض و قابل انقطاع بودند و چهارم فنا فی الوحدة که تحمل طرفین و وسط ندارد صید را بدان کند بکرانه و بجه میانه بر میان بستیم یعنی بواسطه معامله چهارم اندرون جان را آشیانه های لاهوت ساختیم و بطریق مطالعه وحدت در کثرت جمال محبوب در خود دیدیم و از حق البیقین بهره یافتیم خانه می بایست که مقام کنیم و صید را بجه سازیم یعنی قانون و طریقه می بایست که بواسطه ملازمت بر آن

از حق الیقین بحقیقتہ الیقین و از تخلق بتحقق عروج نموده شود و جمیع لطائف و طبقات را بزرگ معرفت منصفی ساختہ و حجب وجود را فرق کرده آید چہار خانہ دیدیم کہ در ہم افتادہ یعنی چہار طریقہ یافتہ شد روش اہل شریعت کہ مبنی بر تفہیم عبادات و اصطلاح معاملات و تہذیب اخلاق و تعمیر اوقات با وادہست و روش اہل عزیمت کہ مبنی بر مراعات برسرین و حساب عورات و خواندن سماء و موکلات است و روش اہل طریقت کہ مبنی بر محافظت انفس و جلسات و ذکر با ضربات و تصورات و اہل این بر سر ہم منازعت و مناقشہ دارند و از حق حجب وجود فرو مانده اند و یکی سقف و دیوانہ داشت در ان خانہ بے سقف بی دیوانہ در آیدیم یعنی چہارم راہ اہل حقیقت کہ مبنی بر دوام شہود و تنزیہ معبود و نفی وجود و بدل موجود بطفیل جذبہ ملک و دودہست این راہ از سقف تقلید و دیوار پیود و رسوم بہرست خود را و تربیت الہی کہ و وجدک صلا فہد کے اشارت با دست حوالہ نمودہ این طریقہ را لازم گرفتیم و درین اثنا ترقیات در اسما و صفات می نمودیم در یکی دیدیم بر طاق بلند کہ پنج جلد دست بآن نمی رسید یعنی وصول تجلی ذات وراء الورا کہ منبع مجمع اسما و صفات و معدن انزاق روحانی و جسمانی است منظور افتاد کہ تمام قوای بشری از ان قاصر بودند و بجز غایت انکسار و نفی آثار و اعیان بآن جناب راہ نبود کہ اقرب ما ینکون العبد الی ربہ و هو ساجد فرمے از انست چہار گز مغاک زیر پا کند دیدیم یعنی چہار درجہ طرف بطون فرو رفتیم و چہار طبقہ را از مالوفات خود بر کند دیدیم بدن را در ریاضت و نفس را در مجاہدہ و قلب را در شاہدہ عظمت و روح را در شغاع احدیت بنوعی از تلاش محو ساختیم تا بعد صہلی لاحق گشتیم و مقام کان اللہ و لکن صعدہ شیعہ و هو الان کما کان حاصل شد و اگر خواہی بدن و نفس ایکے گیری و چہارم عین ثانیہ شماری چنانچہ پیش عطائے محققین مسلم است کہ مادام نظر را بعین عین ثانیہ داداسمی کہ مبدأ یقین اوست بگذرد و خلق طوق استعداد جزئی نموده

تاشیون ذاتیہ نرسد بحقیقت تجلی ذات بدون آمیزش رنگ مرآت استعداد و تجلی له
 واصل نشود دست بآن دیگر رسید یعنی تجلی حقیقی ذات بیکر گشت و در مرآت وحدت شایده
 کثرت اسما و صفات الهی و تعینات و اعتبارات امکانی بحصول انجا میدبدا نکه مراد از
 نفس روح هوایی است و از قلب نفس ناطقه و از روح وجودیکه وقت میثاق بود و از
 عین امتیازی که در عالم الهی بود و از شایون ذاتی اندراج و انحاد با ذات صرافت
 پیش از تمیز علمی و عملی چون شکار بچہ شد شخصی از بالاسے خانه فرود آمد که نخست من
 بدینند که نصیب مفروض من دارم یعنی چون عارف غیبی شد و منظر مجموع کمالات و متحقق
 بجمع شایون و صفات گشت و هر شایون خط خود از وی گرفت شان اسم المفضل که منظر او
 ابلیس است ظهور کرده مقابل شد که تصدیق لا یخذه من عباده لک نصیباً مفروضاً
 حصه من نیر حواله کنید برادر کامل و کلیم شسته بود یعنی فیض روح القدس که مصداق
 وَاٰتٰنَاكَ بُرْجَ الْقُدُسِ مِنْهُ يَخْرُجُ الْمَلَائِكَةُ فَانَّهُ يَرْسُلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
 وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا آفرین چال بود استخوان آن سکارا از دیگر برآورده بر تارک سر و کمر و
 یعنی عقدہ بالا نیل و زمینی که مقتضای کثرت اسماست بنا بر غیرت موسوم نموده سر و فر
 حجاب ساخته در نظر خلایق علم کرد چون استخوان تحلیل نمیشود و عمود بدن است و این عقدہ نیز
 مخفی کشاید و مدارات نظام نشاتین است یعنی استخوان بر مطالبقت درخت سجدے از
 بالاسے پشته او بیرون برآمد یعنی سفل طبیعیات وجود را که قدم شخص اکبر است و مسمی است
 بهیولی اجسام و نمونہ وحدت ذات از منظر غیبی داشته و کثرت صوری جواهر و اعراض
 که بر صفحہ او شکفته و شاخ و برگ آورده اولاً موجب تحیر ناظران نموده همکنان را
 بوضع مست و مہوش ساخت که از حقیقت خود غافل بلکه منکر گشتند گان چون درخت
 سجد مسکرت تعبیر باو مناسب افتاد و بر سر درخت زرد آلوده یعنی ثانیاً بقا صناعے
 موافقت و مخالفت طبع در طلب مرغوب و هرب از نام مرغوب سرگردان شدند چون رنگارنگ

دل فریب است که صفراء فاقه کوته تشر لئلا طریقین به زرد آلود تعبیر خربزه کاشته بودند
یعنی ثانیاً گرفتار لذت و حلاوت و منعم در لغو است و فریب که هموز خربزه حاصل است کشتند
بفلاخن آب می دادند یعنی تقاضای نفس و سوار ابا مانی و عقائد باطله بر ایشان رجاء غیب
پرورش می کردند از آن درخت باز بخانه فرو دادیم یعنی کالمان در باطن خود اندیشید
بنایشن حضرت عزت بردند که باز دشمن مردمان از مشتهیات محال و صحبت با خلق
و تالیف ایشان از برای هدایت بے زرد دولت و سوار بوسعت خلق ضرور و
فتوح ظاهر منظور قلعه زردک ساختیم و بدینا گذشتیم یعنی فتوح ظاهر را فائده خلق عوام
ساختند و بیشتر بیاح داشتند چون رنگ زرد است بزرگ مناسب است دارد
چندان خوردند که آماس شدند و پنداشتند که فریبندیم یعنی طالبان دنیا بجز
تمام تمنع گرفتند و گمان بردند که سعادت رسیدند از خانه بیرون نتوانستند رفت درخت
خود ماندند یعنی محبت دنیاوی و تیرگی باطن و آلودگی شهوات و اخلاق فاسده و عقائد
سخیفه در دل ایشان قرار گرفت تا که زهد و طاعت بر ایشان سخت دشوار و موت
لجایت ناسازگار و نخواست گذشت و لهای ایشان باین بلبیدی بای بند ماند و درین زندان
گرفتار و ناسازی از کید خانه بیرون شدیم یعنی مثل ما جمعی که توفیق رفیق و طوق
جذب الهی زیور گردن ایشان بود با سانی از غرور دنیا و فریب آن برستند و جریستند
و از مکر الهی و املی لاهوتان کید می متین و بتویل زین لهم الشیطان اعمالهم
نجات یافتند و بدست ویر فقی استمسک بالعمود و التوکل در آویختند و پیوستند
و بمقر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر جا گرفتند و بمقصد قضی رسیدند -
ارباب تعرف برین حالات باز مانند یعنی اهل معرفت باین حجت گرفتار نمی شوند که
هَلْ یَسْتَوِی الذِّیْنَ یَعْلَمُونَ وَ الذِّیْنَ لَا یَعْلَمُونَ اِنَّمَا یَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ
و درین فقره اشارت که وسیله نجات از مهلکه سیر از علم حقیقت و صحبت اهل آن است این

انچه اندیش این شراساربان سید تمام او مصنف چه باشد و الله اعلم مخفی نماند که نام این رساله برمان العاشقین نظر آمد و چون مشتمل است بر سرگزشت طالب از مرتبه جاودیه تا بلوغ باعلی مرتبه کمال لهذا تسمیه بنی بجاست - وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ الَّذِيْ فِيْ يَدَيْهِ عِلْمُ الْغُيُوْبِ وَ مِنْ جُودِهِ نَبْلُ الطَّلِبَاتِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ صَاحِبِ الْاَيَاتِ الْمُحْكَمَاتِ وَالتَّنْذِيْهَاتِ وَعَلٰی اٰلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعٍ الْهُدَايَاتِ وَنَسْأَلُ اللّٰهَ الْعَفْوَ وَالْهُدَايَةَ فِيْ جَمِيعِ الْحِكَايَاتِ تاليف شد بتأیید شیخ زین العابدین شهر حادى الثانى سنة ١٢٠٥

رساله شرح چهار کاف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا المرسلين وعلى آله وصحبه اجمعين اما بعد فيقول العبد السكين محمد رفيع الدين الحق الله تعالى بسلفه الصالحين هذا شرح مختصر للايات القايت الكافيت المنسوبة الى شيخنا العظيم نور اهل الكونين صفوة الاصفياء و سلطان الاولياء امامنا و سيدنا الغوث الاعظم الشيخ ابي محمد محي الدين عبد القادر جلالى رضى الله تعالى عنه وعن سلفه و اخلافه اجمعين اخرجت معاني مفرداتها على حسب النسخة التي وصلت الى كتاب القاموس و الله اسأل التوفيق كفاك ربك ككيفيك واكفة + الجملة الاولى الامامية او خبرية ذكرت تقوية للرجاء والتوكل وتوسلا بالاعتداد بالنعم السابقة الى الاستحقاق للنعم اللاحقة من كتاب الكريم جل مجده وكم خبرية في محل النصب على المصدرية او النظرية و المتضارع بعد بالاستقبال او الحال و الاستمرار و الكفاية في لغة العرب يتعدى الى المفعول الثانى بلا وسطة حرف الجر و الوكف چكيدن فالواكفة كالنازلة والواقفة

کتابتہ عما ينزل من سوء القضاء من الحزن والبلاء وبي معنول ثان للمضارع وعند معنول
 الثاني من الجملة الاولى بقصد التعميم مع الاختصار لمعنى كفايت كرده است ترا بر و دگا
 تو بيار كفايت ميكنند ترا از مصيبتها كفكافها كك كمين گان كمن لكك الكفكاك
 لازم و متعد بمعنى الصرف والا نصرف وهو مبتدأ وابعده خبره والجملة صفة لوكفة والكمين
 وهو الكمون في الحرب مصدر بمعنى الاختفاء وترصد للعدو والجملة بعده صفة له وكان تامة
 واللكك كضروفي كتاب العسكر المزوجم وكلف مخفف لكك بذلك المعنى ويوجد في اكثر النسخ
 كلك بتقديم الكاف على اللام ولفظه بالعيناد ولم اجده في اللغة فالانصرف انما
 متعد بمن فالمراد انصرفها عنك كيد و مكر لكون العسكر المزوجم على نية الرجوع والعمارة
 او المراد حاصل المصدر اى اجبتا سها وركودها عنك وان كان متعد بالي فالمراد ان
 الآفات حيث لم ينزل تبارك و تبارك بعد قرحم وحيثما بعد حين فاصابتها ليس اول مرة
 بل عود والنصرف وفيه ايماء الى ان توجه البلاء كانه انحراف من سنة الطبيعة فان
 دخول اشتر في القضاء بالعرض لمعنى ك بازگشتن آن بابا از استادن آن
 كمين كردن است كه باشد از شكردن هم آمده نكرك كرك كرك الشكر
 في ككيد الكرك من باب ضرب معناه بازگشتن و جمله آوردن والجملة
 صفة ثانية للوكفة والمصدر بعده معنول مطلق للتاكيد والتوبيه للنفث بالثبته
 والكرك الثاني يراد به العطف بعض الاجزاء الى بعض والكرك مضاف اليه الجمل
 الغليظة والقيد من الليف والخوض والتشبيه صفة المصدر والكبد لفتح الباء
 الشدة والصعوبة ومنه قوله تعالى لقد خلقنا الانسان في
 ككيد وانظر في الجاح للتشبيه فهو متعلق بمعنى التشبيه المستفاد من الكاف اى لقبول
 الواكفة فالعطف القيد لصاحبه بالاحاطة وال لزوم في الفرد الضيق و فاعل الجملة
 ضمير موصوفها المعنى حمله ميكنند حله كردني مانند چيدن رسن سطر در سختي و مشتق

تَحْكِي مُشْكَةً كَلْكَ لَكَ + هذه صفة مألوفة للواكفة
 والشككة توثت اسم الفاعل من مضاعف الرباعي والشكك الطعن بالرمح ونحوه
 وايضا سلاح الحاد الطرف كالرمح وشبهه فهي صفة لجماعة ذات السلاح اولالة حاد
 هي مفعول تحكي وضمير الفاعل راجع الى الواكفة واللكك كبد الصغیر والضخم من الابل
 ولشبهه صفة شككة واللكك بفحيتين الجمل الصلب المكتر اللحم صفة للكلک المعنى
 حکایت میکند آن مصیبت جماعه سلاح پوش را یا نیزه تیز را مانند شتر جوان فرستخت
 گوشت کفالك مابني کفالك الکاف كُ بته الخطاب
 للقلب جلتان دعائیان ویا موصوله والمراد بها الآلام والاخران وکی صلتها وآباء
 للملابسة فالتکانت الآلام حاصله فالملابسة خارجیه والتکانت متوقفة فالملابسة علمیه
 لے مافی علمی من صنوف المحن وفاعل الفعل الاول ضمير الرب تبارک وتعالی وضمير البارز
 والموصول مفعولاه وفاعل الفعل الثاني لفظ الکاف بعد کاف الضمير وهو مخم الکافی
 بخذف الیاء نحو قوله تعالی یومر یدع الداع ومفعوله الثاني کرته والکربة شدة الحیا
 وتفرق البال وضمير الغائب المجرور بالاضافة راجع الى موصوله المعنى کفایت کناد
 ترا پروردگار تو لے دل من از آنچه با من است یعنی در علم من ست کفایت کناد ترا از
 سنج وکلفت آن یا ککو کبا کان یحکے کو کب الفلک
 المراد بالکوکب القلب العالی الہمة الرفیع المنزلة المسيرة بنور العقل او الفهم او بنور الحضور بین یدی
 الشد سجانه والاتجاه الیه ونصب المنادی المعرفة بالنداء علی انه شبه المضان بناء علی
 نية تقييده بالوصف كما قال الشاعر شعرا یا مطلباً لیس فی غیره ارب + الیک اللفظ
 وانتہی الطلب + وورد فی الدعاء یا حلماً لا تعجل ویا جواداً لا تبخل المعنى لے ستاره
 کہ حکایت میکند ستاره آسمان را به فکلیکان زائده فی المعنی والنکته فیها الاستشارة
 الی استحقاقها فی هذا الوصف واذا انتہی الحل ناسب التنبیه علی فوائد الاوّل ان

لما كسبت حاجة الدعاء بعد موافقة القدر صدق التضرع وهو قد نثا من ملاحظة حال المدعو
 في عزته ورحمته وقد نثا من ملاحظة الداعي حال نفسه في اضطرابه وعجزه عن مقابلة
 حاجة الأولى أكثر ما يكون للخواص في الثانية يكون للخواص والعوام جميعاً فصاحب البيت الضيفاء
 أجل الأولى في صدر الآيات عند ذكر الكفاية والتربية وتوالت النعمة المألوفة والمأمولة
 وبالغ في ذكر الثانية حيث وصف الواكفة بثلاث صفات فالأولى حالها قبل الوصول
 والثانية حالها بعد الوصول والثالثة حالها في نفسها وختم الدعاء بذكر الاسم الكافي
 رد العجز إلى الصدر واقعراً فاجحسن لظن لا يخفى حسن هذا السياق وكونه ادعى إلى الاجابة
 الفائدة الثانية ان الآيات قطعة من بحر البسيط ثمثن الاجزاء واصلة متقطعة
 فاعلم اربع مرات وهي من العروض وضرب فيها مجنون والبواقي قد سلم على الأصل
 وقد كسب فيصير مفاعله وفعلن وقافيتها متداركة مطلقة كمسورة مجزأ ما وهي
 موصولة بالياء عندنا وعند غيرنا بالالف وج يقع تكلفات ركيكة جداً ٥ -
 الفائدة الثالثة بلغني ان من ترك الحيوانات والمنهيات يوم الثلاثاء
 وابتدأ من نصف ليلة الاربعاء بغسل وتحيية الوضوء فقال يا جبرائيل تجي الكفاية
 اجب واطع وسخر لي في قضاء حاجاتي وحصول مرادى بلا هيلة ولا مكث والفاء
 قلوبنا بين قلوب الأئمة بحق كفاك وارني عالم الارواح في هذه الساعة سريراً
 كفاك ربك الخ وتمها الفمرة وقراء صدر كل مئة بهذا الدعاء وختمها بـ
 هاربا ودائم على كسب أيام مع كثرة السكوت والعزلة
 والتوجه إلى السجادة في شكاف سرابها
 تأثيراتها يرى العجايب في ذلك
 وعند تمام الكلام

والحمد لله وحده والصلاة على بئبئ الذي لا ينبي بعدك اول صفته العتاليق

رساله جواب سوالات اشناعش

بسم الله الرحمن الرحيم

حافظ صاحب گرامی مرتبت امام شاه سید الله تعالى از فقیر کسب رفیع الدین بعد از سلام
مسنون الاسلام و صبح باد که رفیق کرمه رسید مطالب چند مرقوم بود اجوبه آن نوشته میشود
سوال اول آنکه پیش فقهائے حنفیه مسح رجب بچه فرض است و حدیث شریف
است که حضرت صلی الله علیه و سلم زیر زنج را ترک کردند اگر رجب بچه را مسح فرض شد زیر زنج
را ترک کردن چه حاجت است جواب مسح رجب بچه فرض است و ترک کردن زیر زنج
از حدود خارج است شستن آن بالضروره از فرض خارج است بچین کث الی غیره غسل
جلد مخفی سنت است پس در فرضیت مسح رجب بچه شستن زیر زنج تعارض نیست
سوال دوم آنکه روز قیامت که لقای حضرت باری جلشانه خواهد شد چه طور خواهد
در تجلی ذات یا صفات جواب این فقیر در رساله در و دراری تفصیل مستوفی
درین باب نوشته است که انظار آن درین مقام طولی دارد اما سخن مختصر این است
که مستوفی علیه اهل سنت و جماعت است که دیدار الهی در جنت بے کیف خواهد بود یعنی
تخیرون و شکل و بعد و جهت تصویر ان مقام محققان اهل عقل و کشف بچند وجه بیان
فرموده اند حکیم ابو نصر فارابی در کتاب نفوس خود میگوید که انکشاف شے گاهی بروح
جزئی شخصی ع باشد و گاهی بوجوه کلیه که عنوان یک شخص یا اشخاص کثیره شود
اول را رؤیت و ثانی را معرفت و ثالث را علم گویند حاصل در وقت تعلق بدن
از حق شانه قسم ثانی است و بعد خلع بدن این معرفت ترقی نموده بدرجه اول خواهد رسید

این را تعبیر برویت نموده می شود و این کلام نقل مضمون اوست نه ترجمه عبارت است و
 و حضرت مجد در ضی الدعنه میفرماید جزمی لذتی که مبصر و باصره را در وقت معاینه حاصل
 شود بقدرت الهی جل شان به نسبت آن ذات مقدس بچنان جزم و لذت در مبصر و
 باصره پیدا خواهد شد و این را بجز البصار و رؤیت تعبیر نتوان کرد که عبارت دیگر مشعر
 بر کمال انکشاف نیست و درین نقل هم اندک تغیر و اصلاح کرده شد یعنی در کلام شریف
 ایشان حصول جزم و لذت در باصره نبود و اتفاق علماست که رؤیت نام همان ادراک
 است که توسط حاسه باشد نه مجرد ادراک قلبی والا این قول موافق تاویل اهل
 اعتزال می شود بنا بر آن دو سه حرف درین زیاده کرده شد و از کلام بعض دیگر
 مستفاد میشود که رؤیت در شایسته متحقق می شود بحصول ظل مرئی در جلیدیه از انجا
 در مجمع النور و از انجا در حشر مشترک و از ای نفس ناطقه صورت خیالیه و وهمیه عقلیه
 تجرید می کند و در همین رشته نزول میکند که علم عقلی بواسطه وهم و خیال بحشر مشترک
 نزول میکند و شبیه حالت البصار حاصل می شود اما چونکه تا جلیدیه نزول نیست
 البصار حقیقی نتوان و در آن جهان که نفوس مقدسه و مطمئنه گشته کمال انصال
 بجناب مبدء پیدا میکند اشعه نورانی آن ذات مقدس بر قوت عقلیه و وهمیه بر توفیق
 و از انجا بخیال و حشر مشترک نزول میکند و بسبب شیوع فیوض الهی و قوت مدرکه آن
 و رفع موانع نوم و تعطل حواس در مجمع النور و جلیدیه مرئیش خواهد کرد همچنانکه خیالات
 درین جهان در جهت و مکان نیست آن معاینه حقیقیه نیز در جهت و مکان نخواهد
 بود دیگر گفته است که در حدیث شریف آنچه در باب رؤیت وارد شده
 بر نفی جهت و سلب لوازم جسمیت ایما می دهد اینقدر نیست که آن تجلی عیانی
 صوری از سائر مظاهیر و وجوه امتیاز میدارد اما از سائر مخلوقات که نیز مطالعه صفات
 آنجناب اند پس بآنکه ظهورات و انتمقام بعنوان الوهیت است و در سائر مظاهیر

بعض ان خلیقہ و انواع کائنات چنانچہ ازنا حضرت کلیم خدا سے انا اللہ لا الہ الا اللہ ہے
اما از سائر تجلیات صوری و خیالی وحسی اینجانی پس بدین وجه است کہ ظهور ذات مقدسہ
در ان مقام بصورتی بمابین صور کائنات معلومہ و مقرون بحد سے از عظمت و کبریا
و نور و بہا و جمال و صفا و شمول کمالات ذاتی و اسما خواهد بود کہ حوصلہ ناظر اکمل و
اشرف را در وہم و عقل خود گنجایش ندارد و ہر کرا الا ان در تصور آوردن نمی تواند
و اینچہ اہل سنت نوشتہ اند کہ رویت اینجانی بے کیف است برائے دفع اشکالات
معتزلہ از ثبوت لوازم جسمیہ گفتہ اند چون حقیقت تجلی دریافت شود جملہ اشکالات
آہنم بیپاشند و معہذا بعضی اکابر میفرمایند کہ نفس را بسبب ہستغراق قوی و شہو
حق احساہن چہ غیر از زمان و مکان و جہت و وجود خود غیر خود نخواہد بود ہمین را
معائنہ بے جہت و شکل و لوازم جسمیہ میتوان گفت با جملہ بچنانکہ گفتہ می شود کہ
زید و عمرو را صریحاً دیدیم و حال آنکہ سوائے بعضی اعراض ایشان ندیدہ ایم ہر گاہ
این مسامحہ تغیر و تشاہد کہ موضوع لغوی لفظ رؤیت است جاری باشد
در غایت ترفع آن چرا باید کوشید و چرا التزام باید کرد کہ کثر ذات صرف کہ از
تعلق ادراک فہم معرست در قید حساس البصار اقتدارے این رؤیت در حق خواہد
و عوام بہ وجہ مختلف می شود یکے بحسب قرب و بعد دیگر بحسب قلت و کثرت
و دیگر بسبب زیادتی معرفت صفات و کمئی آن کہ در دار کتبش شدہ و تائید این
کہ مشتبہ نیست کہ بدن ارضی را بہ نسبت روح حیوانی در وجدان بدل ذات مقدسہ
حجاب زیادہ تر است و روح حیوانی بمجہین بہ نسبت عالم مثال علوی کہ مقام ملائکہ
مقربین چون بعالم مثال ترقی نماید صورت ہمان عالم اکشاپ کند و بدن او حکم
ارواح علویہ پیدا کند اینچہ در تجا غیب است اینچہ شہادت کرد و و اشرف الارض
بنور ربہا و حقائق اعمال و ہیا کل ملائکہ و احوال جنت و نار نمایند شود لاجرم

اعظم تجلیات الہی را کہ کارخانہ تدبیر و فیضان قضا و قدر و نزول شرائع بر اینها و صدق
 امر و نبی ملائکہ از انجاست بحسب مراتب اتصال نفس آشکار گردد و متجلی شود و جوارح
 بدن تبعیت و قوی روح مطیعہ آن واردات گردد یقین است کہ حالت معاینہ
 بصری حاصل خواهد گردید و اللہ اعلم بالصواب **سوال** ہم اینجہ نوشتہ اند
 کہ ذات حق الان کماکان است و در اکثر ادعیہ می آید سُبْحَانَ مَنْ لَا یَتَغَيَّرُ بَدَانَتُهُ
 وَلَا یَصْفَاةُ بِجَدُّوْثِ الْاَلْوَانِ و حق تعالی این قدر ظہور مخلوقات کرد
 و با وجود ظہور مخلوقات در ذاتش صفاتش تغیر نیاید در فہم نمی آید جواب
 مثال ظہور کائنات از حق سبحانہ و تعالی و کہ الْمَثَلُ الْاَلَا عَلٰی مِنْ کُلِّ مَا لَقِیْتُمْ
 وَ یُدْرِی ظہور و آئینہ است آئینہ ذاتی است کہ جرم معین است و صفاتی خارجہ
 لازمہ از قدر و شکل و رنگ و شفافیت و نشیب و فرازی در سطح و مانند آن و صفاتی
 است خارجہ عارضہ مانند برگشتن روی از غرب بشرق و از زمین بفلک پس
 تغیر و قسم صفات مستلزم تغیر در عین آئینہ است کہ اینہمہ صفات در ظرف حصول
 جواب آئینہ حاصل است و اما صورت ہر سیمہ در ان مطلق در ان ظرف حاصل نشیند
 نہ بظہور حقانی آنها و ذات و صفات آئینہ تغیر می افتد اگرچہ ہزاران ہزار صورت
 نیک و بد و پاک و ناپاک دروے نمودار گردد و اللہ اعلم بالصواب **سوال** چهارم
 کافران بزور خود بر ملک تصرف یافتند و مدت مدید ملک مذکور در تصرف آنها
 ماند پس ملک مذکور در کدام وقت و عرصہ ملک می شود و کدام شرط است
 کہ دادن ایشان از ان ملک و ہبہ کردن از ان ملک در حق کسے حلال شود
 و ہمین صورت اگر مسلمانان متصرف شوند و یکسے بدہند گرفتن آن روا باشد یا نہ
جواب اگر کفار بر اشیاء منقولہ متصرف شوند چون بدار خود بسرند مالک
 می شوند و اما چون بر ملک متسلط می شوند پس در انکہ این ملک دار الحرب کے میشود

اختلاف است بعضی میگویند که دارالاسلام هیچگاه دارالحرب نمیشود و بعضی میگویند که چون
 دارالاسلام بدو محیط باشد دارالحرب نمی شود و اگر بدارالحرب متصل گردد دارالحرب
 می شود و بعضی گویند مادام که یکا شمار از شمار اسلام بوجه اعلان ظاهرا باشد
 دارالحرب نمی گردد و چون همه شمار اسلام موقوف گردد دارالحرب می گردد و بعضی
 می گویند که اگر یکے را از شمار اسلام موقوف سازند دارالحرب می شود اما اراصح
 و ارجح آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک متقاعد
 نگشته اند و استیلائے کفار بجده نشده که هر چیز از شمار اسلام که خواهند
 موقوف سازند و مسلمانان بے استیمان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود
 بے اذن ایشان تصرف اند آن ملک دارالاسلام است و دارالحرب نشده و
 تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و بعد تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار
 ندارد و چون مسلمانان از جنگ برگردند و متقاعد شوند گو که فکر جمیع اسباب دل داشته
 باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت مسلمانان با استیمان ایشان گردد
 و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شمار اسلام از راه بے تعصبی
 ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دارالحرب می گردد و تصرفات
 ایشان جائز است و همه ایشان جاری و اما غلبه تسلط مسلمانان بر بلاد کفار
 پس تصرفات ایشان در آن ملک جائز است و در اموریکه موافق شریعت اند
 و در غصب اموال مسلمین نیست و الله اعلم بالصواب سوال پنجم صلوٰۃ الوسطی
 کدام است و فرضا اگر یکے وسطی می شود چهار نماز باقی می ماند و بقدر کمال از آنها
 برمیخیزد جواب در صلوٰۃ الوسطی هفت قول است تقبل هر یک از پنج نماز
 قولی است و مجموع نمازها ماقول ششم و بیستم بودن بدستور ساعت جمعه و لیلة القدر
 و اسم اعظم قول هفتم اما اراصح و ارجح همین است که صلوٰۃ الوسطی در نفس او این است

بلکہ در محافظت آداب زائد بہت جو وقت مستحب جماعت و سجد و سباج و ضو و مسواک و
 اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت اذکار و مزیت تا یکدورین امور از قبیل مزید
 فضل بر فاضل نہ فاضل بر ناقص و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبہ نیست و اللہ اعلم
سوال ششم شریعت معلوم است کہ احکام ظاہری را میگویند و بدان نامورستند
 و طریقت و حقیقت و معرفت کہ ذکر آن در رسایل مے آید و نہمیدنی آید کہ چہ چیز است
جواب لفظ شریعت دو معنی دارد عام و خاص معنی اول ما جاء عن رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و حال قریہ و رخصہ و عزیمت
 امر و ہنی و معنی دوم آنچه تعلق بعمل جوارح دارد از عبادات مالی و بدنی و بیان آن
 عمدہ فقیہہ است و در کتب فقہ مذکور مے شود ہمین را مقابل طریقت و اخوات آن
 میکنند پس آنچه تعلق با خلاق و نیات و آداب عبادات بر وجہ عزیمت دارد و طریقت
 است و آنچه تعلق با خلاص و عین البقین و تحصیل مشاہدہ و استغراق دران دارد
 حقیقت است و آنچه تعلق بمبکا شفا سر را اعتقادات دارد از کیفیت توحید و
 سعیت و قیومیت و اسرار جہت و مراتب ولایت و اولیاء مانند آن دارد از معرفت
 گویند و اینہمہ در معنی اول شریعت داخل اند آری در ہر فنے کاملان آن فن غیر منصوص
 را استنباط نمودہ با منصوص ملحق ساختہ شرع و بسط و دیگر اودہ علم جدا گانہ استخراج
 نمودہ اند و اللہ اعلم **سوال ہفتم** معرفت کمال ہر شے بچہ طور مے شود چرا کہ از
 دیدن و شنیدن و محزون معرفت کمال حاصل نمے شود **جواب** حقائق اشیا
 ظلال صفات الہی اند و ظہور آنہا در خارج مربوط بطل ار جہہ است فاعلی و غائی و مادی
 و صوری و ظہور کمال این حقائق بہ ترتب آثار مختصہ آنہا است و حصول ثمرات
 خاصہ بآنہا پس معرفت کمال ہر چیز بالا جمال بہ تجلی ذات حق است ہر سالک در ضمن
 آن شے کہ این تجلی بعد مشاہدہ کثرت در وحدت در مقام سیر باشد فی الاشیاء

حاصل میشود و بالتفصیل با حاطه مبادی و خواص دست از قوانین حکیمه مع تشخیص و مرتب
منزل آن و قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز در تیمم معرفت حقیقت
او داخل است و الله اعلم بالصواب سوال ششم قصه ابلیس که در کلام الله وارد است
معلوم نیست که سوال جواب او بچه طور گردیده بطور الهام یا بطور دیگر جواب تصور
این کلام در تعلیقات هیچ وارد نشده اما وجدان چنان دریافت میکند که از راه لطف
بود یعنی این شقی ندای شنید و میدانست که این ندای حق است و در نفس الامر
یکے از ملائکه منظر هر کلام الهی را ادایا خست که این شقی اورانی دید و نمی شناخت
لیکن باید دانست که کفر این ملعون کفر جهل و احتجاب نیست بلکه مجرود عناد است پیش از
لعنت قوت بلکه بهر ساینده بود و تلقی از غیب میکرد زائل کرده اند و سلب نموده
تا از الم فیض و فرط لغتش بقرار نگردد و قدم در راه توبه نهند بلکه همین راه را
مخروج بسخط و عتاب نموده و کسوت امانت طرد بر پا داشته اند اما در جوهر روح
اورقیقه منظم افکنده اند که گاهی خود را سخت عفو جنسی و گاهی در لباس استعنا و
مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسماء مکتبه در شیاطین و مردم تصرف میکند
و آن رفیق منظم را باد و انانیت موت ساخته خلق را بضلال و جهل و قسوت و بکرات
باطله زنجیر می نماید بخود با الله منه و الله اعلم سوال ششم مشهور است سجده
ارواح و از کلام الله همین قدر معلوم گردیده که الْمَسْكُوتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَتَغْيِيرُ
سجده معلوم نیست که بچه بود و ساجد بیک سجده و دو سجده و تارک آن و میل
امرین مذکورین کدام کس شدند جواب اب سجده درین موقف مروی نیست مومنین
که خاتمه ایشان بر ایمان می شود جواب اقرار بے توقف دادند و کافران بتوقف
اما بعضی فقها میگویند که بنیاد دو سجده کرده اند و عوام مومنین یک سجده و کافران
نکردند و این معلوم نیست اری و احادیث و آیات گرفتن جایست شاق

معلوم می شود اول از جمعه اولو العزم دوم از سائر انبیاء سوم از علمای چهارم از علم
 چنانچه از ولاد اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من توچه و البرهم
 و موسی عیسی ابن مریم و اخذنا منهم میثاقا علی طاه و جای دیگر فرموده اند
 و اخذنا الله میثاق النبیین لما آتیکم من کتاب و حکم تخرجاءکم
 رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لنصرفنکم و جای دیگر فرموده
 و اخذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم و ذریعتهم و اشهدهم
 علی انفسهم الست برایتکم قالوا بلی و الله اعلم بالصواب
 سؤال دوم در حالت برهنگی کلام حرام است و چون زن و شوهر فراموش آیند ذکر الله
 ضرورت و این دو امر فایده خود مباینت دارند جواب در حالت برهنگی کلام حرام
 نیست بلکه مکروه است و این مکروه هم با یکدیگر است نه مجرد تلفظ بزبان و ذکر الله
 در جای متن و نجاست منع است و در شغل جماع نه و مع هذا علما نوشته اند که ذکر الله
 در بیت النحلا و هم در وقت جماع پیش از در آمدن و کشف عورت کردن مسنون است
 پس مباینت و منافات نیست و الله اعلم بالصواب سؤال یازدهم دیدن
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حالت منام و رؤیای شیعیه هر دو راجعی شود و هر یک از
 آنجناب بیان می کند و حکام موافق خود نقل نمایند اغلب که هر دو کسان را اقرار کرد
 در آنجناب خوش بخی آید و خطرات شیطانی را آنجا دخل نیست این چه تصویر تواند کرد
 جواب مضمون حدیث من رآنی فی المنام فقد رآنی را اکثر علماء تخصیص
 بصورت مدفون در روضه منوره نموده اند و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتهای آنجناب
 از ابتداء نبوت تا وفات در جوانی و کلمان سالی در سفر و حضر و صحت و مرض بر آن
 بوده اند تا وارستگی و شیعیه بر آن صورت احوال بیش نیست و وقوع آن ثابت نشده
 و لا نقض بالفرضیات اما تحقیق این است که دیدن آنجناب صلی الله علیه و سلم در خواب

بر چهار قسم می تواند شد یکی رویای الهی که اتصال یقین با جناب هست علی التحقیق و ملکی که دیدن متعلقات آنجناب هست از دیدن ایشان و سنت ایشان و ذریت ایشان و بسبب منظر ایشان و درجه سالک در متابعت و محبت ایشان و مانند آن بصورت آنجناب مقدس در پرده مناسبات که در فن بقیم معتبر اند و رویای نفسانی که ظهور صورت اعتقادی خود است که بر لوح خیال منقوش است مانند انتقاش صورت بر کاغذی این هر سه قسم در حق آنجناب جایز است و قسم چهارم که شیطانی است یعنی تمثیل شیطان بصورت آنجناب همین منتفی و ممتنع است اما در قسم سیوم شیطانی گاهی با بقای آواز و کلامی تلبس می کند و وسوسه می اندازد و چون بشهادت بعضی روایات که در وقت قرات سوره نجم در وقت سکوت آنجناب شیطانی دوست حرف گفته بعضی مسامحان مشرکین را مشبه ساخت در حین حیات این معنی ممکن باشد در خواب چرا ممکن نیست لهذا در شریعت غرأ احکام خواب را محبت نمی شمارند و در احادیث مشهوره نمی شمارند اچنانکه اگر اولی است دیدن آنجناب بصحت رسد ازین قبیل خواب بود و الله اعلم بالصواب و رفته حضرت شاه غلام علی صاحب حضرت سلامت بعد تسلیمات معروض میدارد حقیقت کعبه علمایان کرده اند و صوفیه چه میفرمایند ارشاد بوزیاد تسلیمات و مومن را فضل بر کعبه چنانست جواب علما حقیقت برای کعبه میان نکرده اند همین سنگ و خشت و گل است که حکم الهی با استقبال او در نماز و بطواف گمر او صادر شده باین نظر فضیلت و منقبت حاصل شده است چنانچه حضرت عمر رضایما فرموده انک حج لا تضرک ولا تنفعک هرگاه در حقائق طبعیه صور نام مجموع اعراض داشته باشد بدون اثبات صور نوعیه پس بامیات صنایع چه رسد و اما نزد صوفیه پس هر شئی را سه حقیقت است حقیقت جسمانی و حقیقت روحانی و حقیقت ربانی

کتاب جواب شاه علی صاحب

حقیقت جسمانی کعبہ شعیبہ از ولایت ابراہیمی کہ حق سبحانہ از انجم معرفت ساخته بعد بنامی
او گاہی جهان از شریعت حقہ خالی مانده و دہریہ در جهان انتشار یافته و ناسحق
سبحانہ و تعالیٰ در فضاے و طر شوق طالبان کہ کلمۃ لا سواد عین اللہ فی الارض
و ماحی سیئات و شافع زوارے شود بعد از ان از ولایت محمدی خلعتے فاخر و لباس
ملکہ بلی سابع پوشیدہ طرفہ رونقے و بہاے یافتہ مرآت الوار قاہرہ بر ذات
قدس شدہ و حقیقت روحانی او شان کمال تفرد الہی است چنانکہ دینی
قطب مدار را و شہر مہمان را و درایم حمہ را و در موضع کعبہ رسیدہ و
والتصال آن بصفۃ مبدیۃ خود کہ خاصۃ حق است پیوستہ کہ اول العقاد زمین
از انجا بود و بردست حضرت ابراہیم علیہ السلام کہ توجہ غیب مطلق و مذاقت
محض داشتہ بروز کردہ و لہذا لباس سیاہ پوشیدہ کہ نشان غیب و بطون
است و حقیقت ربانی او شان بسجودیت حق است کہ خاصۃ ذات صرف است
کہ صفات رانیز از ان پیرہ نہ رسیدہ باین اعتبار جمیع حقائق کہ تعلق بصفات
دارند بالاتر گشتہ و اما معنی لسان المؤمن اگر مر علی اللہ من لدی پس برائے
نسبت مومن کہ آنجا عبارت از انسان کامل است جمعیتے دارد کہ کعبہ دارد و نہ
نیابت کعبہ ما و ایسکہ حق خود جلوہ گر شدہ چون مومن را مرتبہ دیدار بخشید مراتب
نیابت فرود رفت و نیز مومن در مقام قرب فالضی مے یابد آن نوع قرب کہ
کعبہ یافتہ و ممتاز مے شود از استحقاق ثمرات طاعات و حالت کعبہ شبیہ بہ
حالات ملائکے است فقط و احکام باعتبار جہات کمال مختلف مے شود باعتبار
حقیقت ربانی کعبہ شریف است
واللہ اعلم بالصواب

رسالہ نذویر بزرگان

رسالہ نذویر بزرگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد حمد و شکر رب العزت و درود و سلام بر خاتم النبوت و بر ستو سلاطین جناب از
اہل بیت و اہل صحبت میگوید بندہ مسکین محمد رفیع الدین الحقہ اللہ سلفہ الصالحین
این کلماتے است در باب نذویرے کہ بر فرامات اولیائے آرند مشتمل چند مسئلہ +
مسئلہ اول آنکہ لفظ نذر کہ آنجا مستعمل می شود نہ بمعنی شرعی است کہ ایجاب غیر واجب
است از جنس عبادات مقصودہ بطریق تقریب الی اللہ بلکہ بمعنی عرفی است چہ عرف
آنست کہ آنچه پیش بزرگان می برند نذرو نیاز میگویند آری نذر شرعی قسم
از ان گاہے می باشد و حکم نذر این است کہ اگر تحقیق محض برای اولیاست حرام است
کہ وارد شدہ است **لا تَذْكُرْ لِلْغَيْبِ اللَّهُ** و نیز قضاے حاجت باستقلال از کسی خوا
و اور مالک نفع و ضرر خود اعتقاد کردن نوعی از شرک اکبر بصورت است نہ در نیت
حقیقت و واقع بر یکے از ستمہ وجہ مباح است **وجہ اول** آنکہ خالص ہی خدایتعالی است
و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الہی آنم ادا من حاصل شود نذر تو بر خدام الصالح
رسانم **وجہ دوم** آنکہ ایشان را شفیع سازد گویا میگوید یا حضرت در خواب الہی
برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در خواب الہی اینقدر
طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عائد بشما شود و این معنی جواز دارد چہ اگر جناب
نبوت صلی اللہ علیہ وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ را وصیت
فرمود کہ تا زندہ باشی از طرف من قربانی کردہ باشی و سعد بن عبادہ را فرمود جاکنا کن

و بگویند: اَلَا مَسْعُودٍ وَ جِهَ سَيَوْمِ اَنَّا اَنْ بزرگ را در جناب کبھی وسیله سازد و گویا
میگوید: اَلْهٰی بیکرت فلان بزرگ و بحق غنایات و مهربانی خود بر او که عمر خود در بندگی و
رضا جوئی تو گذرانیده اگر مشکل من آن سان کنی اینقدر مال بر اے تو بدیم و ثواب
آن تن خواه روح آن بزرگ سازم تا از ترحمان آن بزرگ خوشنود شوی و
این هم هست که مذہب حنفیہ است کہ لِلَّهِ نَسَانِ اَنْ یَجْعَلَ ثَوَابَ نَافِلَةٍ لِّمَنْ
سَأَلَکُمْ **مسئله دوم** دادن بنام اولیا بر کدام یکے از عفو از مرتبت زمین و
روشنی و مصرف خدام و خدمت اصناف و سرانجام مجلس مقرر کند حکم این قسم
آنکه وقف است برای مصارف مذکورہ زیرا کہ اصل آن محبوس است از تصرف اہل
استحقاق و منافع آن مصروف بالیشان لکن نہ وقف حقیقی است زیرا کہ آنچه اصل
محبوس است ملک رقبۃ آن برای واقف نبود بلکہ شبیہ بوقف است در صورت و حکام
پس بر تقدیر فقدان مصارف راجع بوقف شود یا بہ بیت المال مگر آنکہ امر و حکام
غلبہ و زرقہ برای ہمین مصارف معین میکنند و زمینداران از پنچہ شدہ بر آرند و آنرا
رسولی می خوانند برای ہمین قسم امور بر مزارات ایشان میفریبند و درین صورت
شخصے کہ او میرساند وکیل است برای صرف کردن در آن مصارف و آن مال یا
صدقہ خواهد بود یا ثابت بر ملک و مہب تا زمان صرف کردن و مصارف آن ہمان
مصارف وقف است پس برای این کار متولی وقف لازم است و آن متولی امانت
و کفایت وجب و نصیب این متولی یا از طرف میت باشد کہ در حین حیات خود شخصی
معین کند کہ وصی او باشد یا نصیب او باتفاق اہل عقد از صحاب طریق و خلفاے
میت و اقارب قبیلہ او باشد مانند آنچه در حدیث شریف آمدہ است اِذَا کُنْتُ
فِی سَفَرٍ فَاَمْرًا اَحَدُکُمْ و یا آنکہ این امر بجزیکے در آن خاندان نماند خواہ بقرب
صوری چون فرزند و خواہ بخلاف معنوی پس مردم بالضرورۃ با و رجوع نمایند

و کار و سوت نهند و خواہ نصیب او بتجویز حکم سلطان باشد در صورت اولی شخص صاحب
 سجادہ توان گفت و در صورت اخیر متولی محض خواهد بود و قسم دیگر آنکہ حاکم یا زمین دار
 بہ نیت صلہ و تراب روح میت و بہ نیت خوشنودی و رضای او بیکے علی العین بدہد و یا
 بطریق سالانہ و فصلانہ بنام آن معین و مقرر سازد و این قسم نیز جائز است بنا بر عمل
 آنکہ جناب بنوٹ صلی اللہ علیہ وسلم از طعام و تخم نزد صدیق حضرت خدیجہ صدیقہ
 فی فرستادن و این سہ و ہدیہ محض است دیگرے را در و شریکتے نیست و در اینجا
 ابتدا نیست ثواب و عبادتے نیست بلکہ بر وجہ حسن با احباب است در شرع شریف
 مجزوم مسلم است و حکم این قسم آنکہ ہدیہ و تملک محض است برائے غنی و صدقہ است
 برائے فقیر بنوٹ قبض خالص ملک مویہ لہ میگردد و دیگر آنرا از اقارب متوسلان
 او در ان شریکتے نیست و اراضی ازین قسم حکم سائر اراضی دارند از عطای سلطانی
 اگر وہب تملک رقبہ کردہ است حکم فرائض در ورثہ آن شخص جاری خواهد شد و اگر
 نکردہ است پس اگر قانون تقسیم معین کردہ حکم عواریت بر ان عمل نمایند و اگر معین
 ننمودہ و مورث تقسیم آن معین ننمودہ بر ان نیز عمل باید کرد و یا موافق فرائض باید کرد
 تا مطابق تقسیم خداوندی باشد مادامیکہ صاحب عطا شرح نکردہ و یا تجویز تقسیم از خود
 ننمودہ این حکم جاری میتواند شد و الا در قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم بیوم نمک
 مردم بر مزارات اولیا چیزے نہادہ می روند و عین کے منظور ندارند موافق ارادہ ایشان
 خواہ یکے از متوسلان ایشان بگیرد خواہ ہمہ تقسیم کنند خواہ حبشی بگیرد حکم این قسم آنکہ از
 قبیل تحلیل و اباحت است مانند آنکہ خم آب بر سہ راہ نهند ہر کہ خواهد بنوٹ و یا خوشہ
 خرمادر سبے آویزند ہر کہ خواهد بخورد قسم دیگر آنکہ کسے بطریق مندرج آنکہ در مسئلہ اول
 گذشت چیزے بنام خدام مزار مقرر ننمودہ وقت ادا آنجا رسانند و دیگر آنکہ چیزے
 در غلہ اندازد چنانکہ خدام مزار برائے تقسیم جمعے سازند حکم این قسم آنکہ در ہر ملک

شخصیت ہر کہ از ایشان خواہ تصرف نماید لکن چون جمع متوقع این قسم فتوح نوشتہ اند خدمت مزار مساوی الاقدام اند و قاسم نسبت بخیانت و حق تلفی مے کنند و اخلاف این فیما بین ایشان موجب مناعت و محاصمت میگردد پس برای رعایت عدالت و برائے دفع ہمت و خصوصیت و تقسیم قانونی مصطلح مے ہند و رین صورت از روی شرع حکم معین نیست بلکہ محمول بر شرکت وجوہ و شرکت بقبیل ہست بر نوعی کہ قرار دہند معتبر و محمول بہ خواہ بود و این تقسیم نہ از قبیل قسمت غنائم ہست و نہ از قبیل قسمت موارث و اگر درین باب شبہ و امسکہ شود کہ این از قبیل بہہ مشاع میگردد باید فہمید کہ بہہ مشاع از قبیل مخلوقات عقلی و ممنوعات شرعی نیست بنوعیکہ مخالف اولہ عقلیہ باشد و قصائے قاضی بآن روشود بلکہ صاحبین امام شافعی حکم بحوازان کردہ اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقبول مجوز آن کنند و دراز قضاہت نخواہد بود و اگر محمول بر تحلیل و اباحت دارند ہم بعید نیست و قسم دیگر آنکہ بعضی اغنیاء مبلغ پیش امینی میفرستند کہ در خدم فلان مزار تقسیم نماید و رین صورت آن شخص وکیل است و اقباض از طرف وہب و بعد تقسیم حق خاص یکے بحکم بہہ مبلغ مرسول و اقباض او تمام مے شود و تقسیم آن با جازت مالک باید کرد و یا بتعویض برائے وکیل امین و این تقسیم نہ از طریق فی نزد امام شافعی باشد یا بطریق حاجت و مصارف نزد امام عظیم و این وجہ ثالثہ در آنچه برائے تعمیر مزار و غیر آن ارسال کردہ شود متعین است و اگر صاحب توفیقے مکانات بر مزار سے مرتب سازد و از تصرف خود بر آوردہ در تصرف خدام آنجا گذارد و بعد مرمت شکست رخت و کهنگی حکم او نیز ہمین حکم باشد کہ ثمن آن در مرمت و مصالح همان مکان صرف نمایند و آنچه از مصارف مستغنی عنہ باشد بطریق امانت لگا ہدارند برائے وقت حاجت و اگر حوائج مساکین و خدام غالب بود در صورت استغناء از مرمت و ایشان تقسیم نمایند

مسئلہ سیلوم کہ مستحق این مذکریت چون ظاہر است کہ میت را ملک نیست پس اعتبار احکام میراث از حجب حرمان و حجب نقصان مرعی داشتن ہم متعذرو ہم باطل است بلکه در لفظ موہب باید دید اگر نام اولاد است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر بنام خدام است در ایشان تقسیم نمایند و اگر بتغیین سہم نیست در خدام آنجا خواہ اولاد باشند خواہ اجانب و اگر بر فرار سہم نباشد اگر اولاد باشند حق اند و الا در متوسلان و اگر تغیین جماعت معتبر شد موجب اجر خواہد بود۔

مسئلہ چهارم آنکہ رسم است کہ بعضی حق داران حصہ خود را کہ معتبر با رسم سامی می شود بدست کسی بیع می کنند یا رہن می گذارند و یا یہیہ می نمایند و این عقد موافق قواعد شرع باطل است اول آنکہ ما نیست و معلوم القدر نیست پس قابل تملیک بعوض و غیر عوض نخواہد بود۔ رایچنین عقد بجاالت واقع شود زرے کہ بالغ گرفتہ است اگر نہ است از سہم او ادا سازند کہ شبہ مرہن خواہد بود و اگر مردہ است و مال دیگر

دارد ازان مال ادا سازند و الا حیوانہ ملال مشتری تا مدت ادا سے آن امہال کنند و سامحت

نمایند و بعد ازان بوجہ مذکور تقسیم

فیما بینہم قسمت کنند واللہ

اعلم

✱ ✱ ✱

✱ ✱

✱

رسالہ بیعت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة میں گوید بندہ مسکین محمد فریج الدین بیعت کہ پیش منویہ
معتبر و مقبول است چہار قسم یافتہ میں شود و ہر قسم را شرط علیحدہ است و نماز
دیگر بیعت و سبیل و بیعت شریعت و بیعت طریقت و بیعت حقیقت
و سوائے این آئینہ برائے تحصیل مال و جاہ یا برای تحصیل حاجات و نبوی از
مرشد باشد فی الحقیقت برے نذر و مضمون مَنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ فَهُوَ حَقَّ هَاجِرًا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا
يُصِيبُهَا أَوْ أَهْرَاقَةً يَتَنَزَّوْا أَفْهَرَتْهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ اَمَا بیعت و سبیل پس
حقیقتش آنکہ رب العزت راجل شانہ باہر یکے از ائمہ طرق بشارتہا و وعدہ ہای
بروجہان است مردمان باقص محبت یکے ازین اصحاب طرق حاصل کردہ و منجاب
و فضائل ایشان دریافت میخواہند کہ استحقاق آن بشارات حاصل نمایند چون بمعنی
یعنی اندراج در زمرہ ایشان داخل سازد و این دخول را آن بزرگان قبول فرمایند
چون این بزرگان از نظر عوام مخفی اند و اچار و کلائے ایشان کہ در حق آنها کلام
و کالت مانند کید کیدی و قولہ کفوی فرمودہ باشند چنانکہ حق جل شانہ
در حق خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ
اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَکَ اللّٰہَ یَدُ اللّٰہِ فَوْقَ اَیْدِیْہِمْ گفتمہ باشد تا عقد قبول ایشان
منسوب بموکلان ایشان شود پس نابراین بیعت بر صدق محبت طالب و بر صحت
سلسلہ شیخ باشد و شرط آن قیام بتعلیم و یادگاری ایشان و مزاولت چیزے از

اور دوا اشغال ایشان است یا نوعی از مناسبت ایشان متحقق گردد پس ثمره این
 اتصال بآن بزرگان است در قبر و حشر و امداد ایشان این طالب را وقتاً بعد از وقت
 و اما بیعت شریعت پس حقیقتش آنکه مرد عامی که عمر را در غفلت و معصیت گزارده هر گاه
 بر این خیال متنبه می شود و ندامت می کشد و رجوع بران تقوی و طاعت میجواید حصول
 این معنی بدون تحکیم عالم متقی بر ظاهرو باطن خود در عادت منظم نمی تواند شد چه و بدین
 کتاب های شریعت مانند مرحمت کتب طب است بیمار را بدون حصول ملکه طب و
 معالجه با نقده اصلاح فرج و دفع مرض دشوار است و همچنین بقول هر عالمی عمل کردن
 موجب نجات است که هر یک صحیح الفکر و الحواس نمی باشد پس بنا بر این ضرورت مریض
 که با وجود علم و تقوی و وصفت داشته باشد یکجای عدم مسابقت و در اهت در مقام
 امر بالمعروف و نهی عن المنکر دوم شناختن آنچه بحال طالب افضل و اهل است
 پس انجمن کس را اختیار کند و زمام امور خود را بدست او سپارد و متابعت او بر خود
 لازم گیرد تا بمراد خود رسد و ثمره این رسیدن است به نجات کلی و عقیقی و دخول و در
 جناب الهی و تحصیل رضای مولیٰ لما قال ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
 اولئک هم خیر البریة خیراء هم عند ربهم جنت عدن تجري من
 من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا رضى الله عنهم و رضوا عنه
 و شرط آن رضی داشتن شیخ است تا بر خاطر او غبار ملال نشیند و پنهان نه داشتن
 حوال از شیخ ظاهر است که انمعنی در آن شیخ متحقق خواهد بود که او نیز بر دست شیوخ
 تربیت یافته باشد و بفیض محبت ایشان از مکائد نفس گاه گشته پس او را نیز بسلسله
 می باید و اما بیعت طریقت پس حقیقتش آنکه مرد خوش بخت هر گاه فضائل و مناقب
 اولیاء و تصرفات عجیبه ایشان مثل حصول مراد مردم و قوت همت و تصرف بر دلیما
 و کشف احوال موتی و کشف مستقبالات حوادث و ملاقات ارواح طیبه مانند ان پیشوایان

شوق تحصیل آن در دل و غالب می شود از قبیل متعارف است که ہم صنعتی بغیر فراولت
 و اخذ آن از ما ہر آن فن بحال نمی رسد پس چیزیکہ مانند آن در دست ہیچکس
 دیدہ نمی شود از فکر ناقص خود چگونه آن کمال را تحصیل توان کرد پس کسی را کہ دین
 اشغال و اعمال بہارت کلی داشتہ باشد و خود مصدر این آثار باشد و این مو
 مر او را اسہل الحصول باشد استاد خود ساختہ حق متابعت آنها ادا نماید و بہر شرطیکہ
 قیام فرماید از مجاہدات نفسانی و جسمانی بجا آورد تا درین کار ماہر گردد و بمقصود خود
 رسد و ثمرہ آن مصفا ساختن وجہ روح است از کدورت جسمانی و منور و مکمل
 ساختن آن با نور روحانی و اسماء ربانی و مبدأ فیض الہی گشتن برای بندگان
 الہی و حل مشکلات آنها تا بطیفیل آن در جباب الہی بحکم الخلق عیناں اللہ فاجتہد
 الی اللہ انفعہم محمد بعیناں مستحق فضیلت محبوبیت مشرف گشتن و باز مژہ اولیاء
 صلیا شریک فضائل شدن و مناسبت صفاتی با ایشان پیدا کردن و اما بعیت حقیقت
 پس حقیقتش آنکہ مردمان عالی ہمت را کہ حق تعالی ایشان را برای مشاہدہ جمال
 خود مرآت ساختہ و براسے اجراء مرادات خود آلاء و جہ فرمودہ است و از
 روز ازل کیش محبت ذاتی در جوہر و ارجح ایشان نہادہ بتقریب از تقریبات
 آن ستر مکنون درون شورش مے زند و تعلقات مکنونات را از ضائر ایشان
 از ہم مے پاشد پس مشتاق و دوا محض و بی مزاحمت آثار را کو ان و عاشق جمال
 حضرت ایند مے شود و بدون آن قرار نمی دارد و فنا مے وجود خود و بہت
 بوجود الہی از تہ دل مے جوید چون طلب ایشان حقیقی است و جود الہی با فضا
 کمال در آفرینش ایشان برای ہمین است اما جوہر نفس ہر یکے سوائے انبیاء
 کاملین از ان قبیل نیست کہ خود بخود باین مقصد عالی تواند رسید برای تربیت
 ایشان و ایصال ایشان باین مقصد علی یکے را از کاملین بر سر وقت ایشان بجا

تا باعانت او در رہنمائی او حل مشکلات و دفع ترددات و کشف شبهات که لازم
بشریت است می نموده باشد و باندک تربیت فائده بے نهایت می یابد و همچنین
کسانے را که اینمغنی در جوهر نفس اگر چه مندرج است لیکن بآن قوت نیست اینهار
بجملے می رساند که از پر تو باطن او به طینت او باین مراتب عالیہ مشرف شوند
شرط این قفای وجود و قطع تعلقات کونی و خطوط نفسانی و بے تعلقی از
مال و جاه و علاقه داران است و ثمره آن موجود بودن بنور تجلیات الهی و فنا
گشتن حجب وجود ظلمانی است گویا حقیقت خلافت رب العزت بر اے
ایشان و حدیث کنت سمعہ و بصرہ بیان حال ایشان و حدیث ان
لله عباده الا یستدر الرب عنهم صادق بر ایشان و الله اعلم

رسالہ حملہ العرش

بسم الله الرحمن الرحيم

در ذکر حملہ العرش قرآن مجید ناطق است بآنکه حملہ عرش روز قیامت ہشت نفر خواہند بود
و حدیث شریف میں ہے کہ الحال چار نفر کامل و چار خالی اند و صوت ایشان
در حدیث شریف باسم ثانیۃ افعال مذکور شدہ ہے طائفہ کلمہ امیتہ بن ابی الصلت
را کہ بہ تقریر و تصدیق جناب نبوت پیوستہ در جل و نور تخت قائم عرشہ و اینہر
الاخری و لیث مرصد حمل بر حملہ العرش نموده اند اما از حدیث شریف ہشتم
اینمغنی نے شروع و جداں آن نیز بآن معنی گرد و زیرا کہ حملہ العرش موصوف اند
بقرب اتم و تحمل فیض حلی کہ عرش مجید صورت آنست تدبیر ایشان لازم است کہ
شامل جمیع ماتحت بود اگر بتفصیل کریم تدبیر الہی در حیوانات منحصر نیست کہ در

نباتات و معادن و چہ حکمتها و ولایت است و نیز حیوانات حشرات بری و بحری خارج
اند ازین چهار و مجموع کائنات ارضی نسبت انقلاب عناصر و اوضاع افلاک و کواکب
اقل قلیل اند لَخَلَقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْکَبْرِ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ و اگر بر اجمال اکتفا
کنیم غایت کمالات همه و منسج فبوضآن هنا حضرت انسان است فقط بلکه ظاہر است
کہ این بیت اشارت بقیام ارباب الانواع است در خطیرۃ القدس و صاحب
فتوحات از بعض عرفا نقل نموده و خود اختیار نموده اند کہ این عرش عرش ملک
و حملہ آن اسرافیل و آدم و جبریل و میکائیل و ابرہیم و مالک علیہم السلام
و الصلوٰۃ قرار داده اند و و اقل برای اجسام و ثانی برای ارواح و ثالث
برای اغنیہ و رابع براسا جز یہ اینقول نیز باخبار ملائمت ندارد کہ این جماعہ را
مقامات مقررہ است سوای عرش و نزول است در خلق و تدبیرات دین
چهار باب منحصرہ بخلاف حملہ عرش پنجہ در خاطر فقیر می رسد حق سبحانہ و تعالیٰ
از خطا لگنا بدارد این است کہ حملہ العرش جمع باشد کہ حامل کمالات اربعہ
الکبیرہ اند یعنی ابداع و خلق و تدبیر بدنی ملک اول کہ حامل کمال ابداع است متحقق
است باسم قیوم و موکل است بر ہیولی و صورت شہادی و مثالی و از منہ و کتبہ
و جہات و حرکات و اورست علم استعدادات و خیر آنها و تقسیم اخبار و تحدید
و جہات و تقدیر موافقت و تائیس مبانی و مایل یحقیق و ملک ثانی کہ حامل کمال خلق
است متحقق است باسم مصور و موکل است بر نفوس و صور و جہات و مرکبات
فلک و عنصریہ و اورست علم القای خواص صور و شرح و افاضہ آثار آن
و شخص سیاکل و قوای آن و مرافق ہر یک و مایل یخلق بہ ملک ثالث
کہ حامل کمال تدبیر است متحقق است باسم عدل و موکل است بر شبیہ نظام
بغیر مطلق عند شیتاق الصور و تداخل و اورست علم ترجیح بین المختلغات

و قبض و بسط اسباب و موازنہ آئینہ بغایات و مابینا سبب ملک راجع کہ حامل کمال بدنی
 بہت متحقق بہت با سہم قدوس و موکل بہت بر تجلیات و شعائر الہیہ و اور بہت
 علم مظاہر تجلیات متنوعہ و نصب شرائع و موازنہ عقائد و اعمال و مراتب اہل اللہ و
 حفظ ملل حق و باطل و با ثمانیہ ظاہر و باطنیہ در حدیث بنوی وارد گشتہ مرا اذن دادہ شد
 کہ بیان کنم برائے شما حامل یکے از ملائکہ حملۃ العرش و بعد ذکر عظم خلقت و فرمودہ
 تسبیح او این کلمہ است بُسْمِکَ اَنْکَ حَيْثُ کُنْتَ اِشارت باین ملک عظیم القدر بہت
 و آنکہ حقیقت این ملک جہتی خاص بہت از کمالات الہیہ کہ ہر کجا در مظاہر جمال صفہ
 مالہ ظہور فرماید منشأ جہت حقانیتہ در آن کسوت و حامل این ظہور ہمین ملک باشد
 گو یا ہر کجا کہ تجلی باشد نمی شود و مگر بر قلب این ملک ہمین ملک بہت کہ مشیج مے گردد
 بصورت تجلی و اوست کہ جارجہ لسان کلمہ اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ و مرأت ذات حق میشود
 و مِنْ حَيْثُ رَفَعُ الْحِجَابَ مِثْلًا ہمین ملک بود کہ بصورت نار برائے حضرت موسی علیہ السلام
 ظاہر شد و مصداق آن بُورِکَ فِی النَّارِ گشت و کلمہ اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ از جناب الہی
 بکلام بے کیف و رسیدن این ملک سر بر میزند و در مرأت نار مسموع میشود و اللّٰہُ
 اَعْلَمُ بالجملہ این چہار ملک حملۃ العرش تکوین اندام صالہ و انتہائے تشریع بالیشان
 از حیثیت اندراج تشریع بہت در تکوین و چون جریان نظام این نشاۃ دنیابر
 حسب فیض تکوین بہت و فیض تشریع درین نشاۃ تبعی و ضمنی و تمیز حق از باطل
 کما ینبغی در ردۃ التباس بہت لاجرم تحمل بار مر این چہار بہت تا آنکہ بمقتضای
 سَنَفَرُّ لَکُمْ اَیُّهَا الثَّقَلَانِ عَنَّا بِالْہِی بتم روضۃ تشریع پر دازد و تخم ہر نفس
 را در مرغزار الدار الآخرۃ لای الحیوان کہ دار السورغ و البقاء الحق بہت
 بیفشاند و استعدادات فطری و کسبی ہر نفس سر بر آرد و ہر یک حکم عالمی پیدا کند
 و منبع چنبدین ہزاران ہزار صورت و اعمال خیر و شر گردد و خدا مان کنیض تشریع

در برداشتن عرش فیض مطلق است شریک شوند اول ملکہ باشد کہ رفیق ملک اول
 است و اوراست علم استعدادات نفوس بشریہ و جنیہ و دقائق مندرجہ دران
 درجات کمالات آنها و قوائے مخمور اینها و ثانی ملکہ است کہ رفیق ملک ثانی و اوراست
 علم حقائق اعمال و کیفیت نظموں و ہنگاموں نمیشدات در مراتب مثال رسوخ و شرح
 جہات آن اعمال از طاعات و معاصی کہ ہر یک حقیقت شرعیہ است علیحدہ
 و موازین سعادت و شقاوت و آخر بہ احوال و اقوال و اعمال و صور معتقدات
 و ملکات و ثالث رفیق ملک ثالث است و اوراست علم حوارج ناس و معاملات
 و حقوق العباد و فیصل خصوصیات و وجود مقاصد کفارات و سیئات و محو
 اثبات الوان قلوب با ہمدگر و تشخیص درجات اہل لقاضل اربابین و ہالکین
 و ضوابط مصلح و مقاصد و اعذار و رابع ملکہ است کہ رفیق ملک رابع است و
 اوراست علم ثمرات احوال و مشاہدات و نیز ان اہل رؤیت حق تعالی و ربط
 احوال با اسماء الہیہ کہ مبادی آن است و قدر ظہور ہر اسمے در شیعہ خود قوت و ضعفاً
 و متحد بمنازل از ارتفاع و حجب و انکشاف ذات و اخلاص عالمین و تخلق و تحقق با
 و کما یلایم ذلک این است پنج نور توفیق است در حالت و اینہ بآن راہ نمودہ و وجدان
 ایمانے کند کہ کیفیت حمل این جامعہ چنان باشد کہ قائمہ کہ مواجہہ خلق بدان است مقام
 ملک رابع است و جانب بھین آن مقام ملک ثانی است و جانب یسا مقام ملک ثالث
 و جانب خلف مقام اول اما مخفی نباشد کہ این جملہ ملایم باعتبار اندراج در ضمن ہے
 و جدانیہ رحمانی مستوی و تعا کس الوار یکے در دیگرے و اقتضاء نشأ سابقہ مجودہ
 در بسیارے از معرفت اسمائے الہی و احوال قدسی و صرف ہمت در ہستندج غایات
 متشاک و متعاون الم مضمون الذین یجملون العرش الی آخرہ و مجاہدہ و تسبیح
 سبحانک اللہم بحمدک علی علمک و علی حقوک بعد ذکر تک ازین

مقام است والله اعلم بالصواب والحمد لله أولا و آخرا وبالطنا وظاهرا و
 الصلوة على خازن بئر و حاميل لوائه محمد وآله الطيبين واصحابه الوارثين
 فائدة دیگر رباعی یارم بیل چو جا کرد شد سحر و غم فراموش + از دست خود نایم بادست
 خویش آغوش + ذوق وصال جانان دریافت کردم از خود + ای منکر این حکایت در گوش
 گیر و خاموش + شرح تواند بود که هر چه هر روح هوایی که در سوید ای قلب تمکن و نبیعت است و
 از انجا در جمیع اطراف جسد ساری گشته حامل جمیع قوای حس و حرکت و حافظ حیات بدن و
 اعتدال مزاج میشود و نور خاص ربانی و تجلی مایه سبحانی خواه در کسوت صورت جوهریه که شبیه
 بنار شجره حضرت کلیم باشد و خواه در کسوت بینه عرضیه که بذات اقدس نسبت صورت علمیه
 معلوم در صورت مرئی و در مرات برای دارد و متحقق و سرخ گردد چنانکه صورت خیالی در پس
 مشترک نزول نموده محسوس میگردد و صورت استخوانی بر قلب ترشح کرده عزم و اراده میشود
 همچنان این صورت علمیه با حال الهی که بهره ضعیف و قلیل از وجود اصلی خارجی داشت بسبب
 دوام ملازمت و شدت اشتغاق و جمیع همت با قطع سائر دواعی و درکات در اوج مضغ
 صوبی وجودی بقایت قوی پیدا نماید و از جنبت حکایت معلوم محبوب از خواص جمیع اراضیه
 کسوت تیره بر خود گیرد و درین اثنا ستر کریمه الله نور السموات و الارض مثل نور
 فی قلب المؤمن الخ آشکار شود و درین حال نحوی از علم که جامع طریق حضور و حصول باشد حاصل گردد
 و وقت لمعان و شعشعان آن تمام اجزای روح را فرو گیرد و مژگان را بسمعه الذی بسمه بیتی و بصیرة
 الذی یبصر بیتی الخ گردد و روح همه اش مثل شعله نوری الهی گردد و بمعنی را حصول علم و ظهور تصرفات
 بمحض همت بے مباشرت هباب معرفت هبه جنانه بجناب الهی جلشانه بروی که مصداق سائر
 صفات کمالیه باشد و رنگین ساختن طالبان بصیغۃ السد و طرفه العین و سریان دواعی این
 نفس خربیه در خطرة القدس و ترشح دواعی آن موطن درین نفس انرا راه همین اتصال محاذات
 معنوی و تداخل صفات معنی انتساب واردات این نفس بجناب لا مثل قال الله تعالی علی سائر

رباعیات
 سائر

سمع باذنہ وبالعکس لازم خواهد بود و حالتی طرفہ جامع جهت اتصال جسمانی در شامہ روحانی میر
خواہد گردید بالجمله تحقق بالشد بدیوہ حالتی است عجیب نمونہ طلسم الہی کہ الرحمن علی العرش
استوی شرح آنست چہ عرش و سائر افلاک نیز اجرام لتیمہ اند کہ ہمہ آن علم وارادہ است و بسبب
شیعہ و قوت احاطہ آن تجلی کلی باین نمونہ قدسی صفای مضاعف از نسبت مضاعف قلب
محیط افلاک عرش فزون تر است و همچنین نسبت محل آن تجلی با محل این قوای ہر دو و اینک
سرحد ابتدای کمال است کہ ترانہ دریافت قوای وصال از انجا توان و تھننا اسرار کائنات
ذکرھا و اللہ اعلم فائدہ دیگر رباعی در یاد تو حالتی عجب دشتہ ام و در عشق تو
تخم نادری کاشتہ ام نہ خود تو ام نہ جز تو چیزے دگر کم و ہرت زدہ ام چہ و ہم بندہ ام
شرح حاصلش آنکہ وجوہ مطلق حقیقی را ذاتی مستقل مجرد از قیود و مغایر مقید است ہم بحسب
ذات و ہم بحسب طرف حصول ثابت است کہ ذوات مقیدات را در ان موطن و قوای و
آن ذات اتحاد متصور نیست و در ان بارگاہ جلال ازین کناسان خیر نامی نشانے نہ
کان اللہ و لکم یکن معہ شیئ و هو الاکن علی ما علیہ کان
و مقید را بجز ذات مہوم کہ گنہ آن ذات مطلق است مع القیود العدیمتہ فی مہماتہا
انظلیتہ بجز ہرے و ذاتی نہ پس مطلق را ہم بحسب ذات غیرت ثابت است و ہم در مرتبہ
اتحاد حاصل مقید را امری و بحسب ان حکم بمغایرت و استقلال از مطلق توان کردن
فلیس فی دار الوجود غیرہ و ما روشتا آن دخول قیود عدیمتہ است من حیث انہا غنیہ در
ذات مقید و اعتلاے ذات مطلق از تعقید ثبوت و انتفاے آن قیود من حیث
الاطلاق بحقیقی تحقق بحقیقت اتمینی کمال یادداشت است و موجب حصول آن کن
لفظ محبت ذابتہ است در ظہور آثار آن گنہ جناب است و اللہ علم حواسی شرح مہم
قولہ اذا خلیت و طبائعاہ قال الفاضل الا و حدی عبد الحلی البرجندی فی تعلیقہ علی مذہب الشرح
ان مذہب القید للخاص فقط و لو ذکر تحتها لکان نسبتی اقول و جہان الایجاب الی التخلیۃ مع الطبع

انما يكون مما يمكن فيه اثباته من المعلوم المثبت في موضوعه ان لا قاصر في الفلكيات فلا حاجة فيها الى
تخليتها مع طبايعها فلا تعلق لاند القيد بالاجرام الاثيرية فان قيل كيف يصح نفى القصر عن اجرام الاثيرية
وتعالها غير موثر فيما يؤثر لاجله فاذا حصلت الحيوة في الشخص يسمى دينا فلما ثلاث مرات في كمال الصحة ثم القوة
ثم المرتبة فالصحة هي التقوى والقوة المجاهدة والصبر المرتبة هو الاحسان والصحة ايضا داء امر ان امراضها
كالعمى والجمع والشل وامراض الباطن كالحمى والفالج والاستسقاء وكذلك التقوى له ضدان الفسق والنفاق
وفقدنا الله حقيقة التقوى والمجاهدة والاحسان وعصمنا عن النفاق والفسق العصيان بمرتبة نبوية الرحمة و
الهداية والامان انه ذاب لي جيم وحرمن در شعبان المعظم سنة هجرى بنوى صلعم تاليف مش

رساله اذان نماز

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه صیغه اذان باین ترتیب است که اولاً بواسطه تعلیم ملک در منام عبدالعزیز بن
بن عبدالرب برار یافته و ثانیاً بموافقت منام امیر المومنین حضرت عمر فاروق بن خطاب و ثلثاً بتقریر خباب بنوی که ملازمیت بر آن فرمودند و گفتند اینها را و یا حق مرتبه وحی یافته و آلبا
بافاده چندین اشارات قرآن مجید حکم تنزیل گرفته و خباب سر و عالم صلوات الله علیه و سلم در دعا و آخر
اذان بدعوت تمامه صفت فرموده اند پس لازم است که این ترتیب غالی از حکمت و نکته معتبر نباشد و
ازین فقیر سوال نموده شد که ترک عاده مضمون سالت با وجود عاده مضمون توحید چه نکته دارد
بعد از توجیه خباب الهمی آنچه سالت شد نگارش می رود بیا نشانی که اسم قنات دینی توحید است و توحید
بملالت کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین و وسبیه دارد توحید و عبادت و توحید و استعانت
توحید و عبادت اگر چه مقصد حقیقی است که ما خلقت لبحن و الا نشی الی تعبد و
و مضمون اینها افریت ان اعبد الله و لا اشرك به جابجا و ارد است اما توحید استعانت نیز از
حجاب مقاصد مهمه است از آنکه شرط است زیرا که انسان مجبور است بر انقیاد و تذلل به یکسره

اور انفع و ضرر خود اعتقاد کند بلکہ در بعضی اوقات درین کار مجبور میشود و با وجود شرط بودنش خود
 بسبب بسیاری از احوال سبب است مثل توکل و تسلیم و محبت منعم و خوف و رجاء و غیر آن توحید موقوف است
 بر معرفت چهار صفت یکی شمول علم بحوائج و مصالح محتاجین دوم کمال قدرت در افاضه آن بے مزاحمت
 و ظلی مانند بخل خارجی مانند پامالی و مخلوبی سیوم فوریت چه صاحب اقتدار با وجود استغنای صاحب اگر او چهر
 نداشته باشد حصول نعم و دفع ضرر از وی توقع نتوان شد همچنین شفیق دانا با احوال بے قدرت غیر
 از غم خود ن فائده نرساند و اگر خبر از احوال ندارد خود معذور است و خلل سائل و معاملہ لوک و امرا
 برای همین است کہ در یکے ازین صفات قاصر میباشد یا نیست کہ با احوال محتاج نمی رسند مگر بعضی کمال
 ملازمان جنت و یا اینست کہ دل ایشان نمی جوشد مگر بسبب سفارش مقربان و محبوبان بارگاہ یا اینست
 کہ کار روانی او نمیتوان کرد مگر بواسطه پیشکاران و در صورت حیانت و خلل اندازی ایشان مخرج و سبب
 چون درین صفات کمال باشد هیچ شرک برکنده نشود اما توسط انبیاء و ورثه ارباب ایت و شفاعت و اما طایف
 و مرتبیت و مصالحت و امثال آن پس بعد تسویه تعلق صفات ثلثه نظر بر مراتب حجت نموده مقتضای
 حکمت نظام ترتیب بر آن ظاهر تقدم و شرف بعضی بر بعضی و الزام حق یکی بر دیگری بجا بعضی
 بداخلت سعی بعضی دیگر منوط بسیارند بوضع که تابع و متبوع مورد حقیقی فیض انجباب برابر باشند کما ورد
 اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَجَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يَسْفَعُونَ اِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ
 وَاللَّهُ يَطْعَمُهُ وَيَسْقِيهِ وَاِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ اِنَّمَا اَنْتَ الرَّحِيْمُ وَاللَّهُ الطَّيِّبُ
 و امثال لک ظاهر است کہ این معنی بوی از شرک ندارد چهارم شرف ذاتی زیرا کہ قبول نعمت از اهل صفات
 بلکه از بچثمان عاظم است بلکه یکی از بلیات است و در صورت ناچاری زمانه سازی منظور میباشد تعظیم و تکرار
 دل نمیکند و سینه منشرح نمی شود پس اول گفته شد اللہ اکبر علما اللہ اکبر قدرتہ اللہ اکبر رحمتہ اللہ اکبر شرفا
 بعد از آن تشهد آنکه لا اله الا اللہ متصرفان فی الوجود الا اللہ تشهد آنکه لا اله الا اللہ مستحق المعبود و تکرار
 الا اللہ و چون معبود ابو صف علم و قدرت و حجت دانست بقین میکند کہ ہر گاہ خود سالی مواجه ندارد
 معبود و امعطل نخواہد گزشت بلکه بواسطه سیرے تکمیل ترتیب خواہد نمود و چون اعتراف بوجوب عبادت

برخود ناجا شد تحسین را می کر آن مرضی و نادمی عبود را شناخته گوشش ملین و اطاعت را بجای آورد بنیر و دو
قسم است سفیر را ابلاغ حکم و سفیر را آوردن و در حق او پس گفت اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللّٰهِ رَسَالَةُ
اَبْلَغِ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللّٰهِ رَسَالَةُ اَيُّصَالٍ نَابِغَانِ بِنَابِغِ قَسَمِ اَوَّلِ عِلْمَانِدُو قَسَمِ ثَانِي
اولیا بعد از آن لازم شد عمل آنچه اشال رسول موجب است پس گفت حتی علی الصلوة بالجماع
حتى علی الصلوة بفردیکم بعد از آن ثمره این عبادت بیان کرد تا عامل بحسب آن غایت و عمل گوشش نماید
پس گفت حتی علی الفلاح فی الدنیا بعصره النفس و المال للعوام و لذة المناجاة و المشاهدة للخواص
حتى علی الفلاح فی العقبی بتیسیر کرب العرصات و النجاة من المسکات و الفوز بتعظیم الجنات و رؤیة
فاطمة الارض و السموات و چون طالب فیض نبوی را اندوخت و باین مراتب آشنا شد و استعداد ترقی را گردیده
معرفت کامله شرف شد و معالیه او بطور دیگر گشت اول بر طلب حاجت بود و اکنون بر اخلاص محبت
است پس گفت اَللّٰهُ اَكْبَرُ علو فی ذات من حیث کونه فی اعلی طبقات الوجود و اکملها اَللّٰهُ
اَكْبَرُ فی احاطة ظهوره من جهة سرایان کمالاته فی الظاهر المعقولات و المشهودة باسرها و خلاصه این معنی
نفی حجب محو ظلمات کثرت از وجه قدیم است از راه انکشاف قیوسیت پس گفت لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ
لَا یَحْتَقِقُ فی موطن الخارج بحسب الحقیقة و لا ظاهراً بحسب الکمالات بالاحاطة الا اللّٰهُ المحیط بحسب المراتب
و بحسب الکمالات و چون این معنی و سائط را بر نمی تابد بذكر مضمون رسالت اختیاج نیفتاد بخلاف توحید
عبادت که نظام سلسله اش بواسطه رسالت است و لهذا لفظ اشهد که حکایت از نفس متکلم و اظهار
شهادت او بود و نیز متروک گشت و باین ترکیب کلمات اذان و ترگودید که اَللّٰهُ مُوَدِّعٌ یُّجِیِبُ الْوَقْعَ
و فرودیت بکل توحید متحقق گشت برای مطابقت لفظ و معنی و انقطاع کلام بر اہم ذات شد کہ هُوَ
الْمُبْدِئُ وَالْمُنْتَهٰی بخلاف کلمه محمد رسول اللہ کہ آخرش بظاہر اہم ذات است اما بحسب معنی مجموع رسول
اللہ است لاجرم باینجا معرفت منتفی شده معالیه تمام گردید پس ختم نموده شد و اللّٰهُ اعلم و تتمه این کلام
و بجز کلمه مفید است باید شنید کہ وقتی فقیر بیکسرت پس از نماز عید مشغول بود در بیان ثنا معنی بخاطر و
گشت تحریرش آنکہ حق تعالی و سبحانہ را در نوع کبر یا ثابت است یکی حقیقی و آن بحسب ذات صفات

حقیقہ است دوم ضانی و آن بحسب تیل و تصرف است بر خلق و خدمت و طاعت گرفتن از ایشان و
 اینجا منظور قسم ثانی است فقط نہ قسم اول و تقسیم ثانی اچھا درجہ است یکی تسخیر و تہذیبندگان و حکم
 مخصوص مانند صوم و فطاریہ و حج و احرام تکبیر اول اشارت باین است درجہ دوم عامتر ازین آن
 تسخیر و بعد است باعتبار شروع ساختن دین اسلام بعبادات و معاملات و آداب و اخلاق و علوم
 و اعتقادات تسخیر ثانی اشارت باین است و این ہر دو شعبہ فیض شریع است کہ تفصیل و شرح
 توحید فی العبادت است و این توحید اصل و منشأ است پس در عقبہ گفتہ شد لا الہ الا
 اللہ و سیم تسخیر و تعبد نوع انسان است از روی ایجاد و ترتیب باتفاقات معاشی و معاد
 تکبیر سیم اشارت باوست چہارم تسخیر و تعبد است تمام عالم را بقصر تمام در ذات و صفات
 مجموعہ مکونات تکبیر چہارم اشارت بانست و این ہر دو شعبہ فیض تکوین است کہ بعد و منشأ
 آن اظہار صفات کمالیہ خود است لہذا در عقبہ آن و اللہ اعلم و عشر خیرہ محمد

رسالہ فوائد نماز

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حضرت معبود و در درجہ مجرب و آل و صحابہ مقبول و سچو بندہ رفیع الدین بر سالکان طریقت و
 واصلان حقیقت معروض میدارد کہ نماز عبادت است جامع انواع عبادات بلکه جامع عبادات خلایق قیام نماز
 اشجار و عمارت و رکوع نماز طیو و بہائم و سجود نماز حشرات سر بر زمین و قنوت نماز زمین و جبل و حرکت و سکن نماز
 کوکب افلاک و طہارت و تسبیح نماز ارواح و ملائکہ و کلمہ شہادت یک جزو است و تلاوت قرآن یک جزو و
 یک جزو و دعا یک جزو و صرف آب جامد یک شعبہ کتوہ و توجہ کعبہ یک شعبہ حج و اساک از اکل و شرب یک شعبہ
 صوم و مدافعت شیطان در کسل و احادیث نفس شعبہ جہاد و اما نماز بحدود اعتباری وارد و علماء حضور
 دل و وقت تحریر تصحیح نیت کافی و شہادت اند لیکن در حدیث شریف صحیح شدہ کہ نوشتہ میشود از نماز
 مگر آنچه بفہمید بجا آورده باشد گاہی نوشتہ میشود مگر نصف یا ثلث یا ربع و خمس و سدس یا سبع یا ثمن یا

تسبیح یا عشرت لیس استیجاب داشته اند که در هر رکن چندان توقف کند که لحظه حضور میسر شود و بنای نماز بر
 موفقیت زبان و جوارح و دل است و همچنین هر ذکر را نفسی است هر حرکت را اشارتی بیکه از احوال قلب
 پس هر اوزار رفع یدین و تحریم خدا را بزرگ داشتن از غیر و دست برداشتن هر دو کون را در مقابل حق
 پس پشت افکندن و از قیام دست بسته بر سیم علما مان روبرو در خدمت استادان مراد از قراة فاتحه
 بعد ثنا مناجات و عرض دست نمون و در قرات سوره با عانت اینها الصراط المستقیم کلام هدایت اقام
 حق خواندن و اتقای الهی بملقبین ثابت گشتن و در رکوع از ملاحظه کمال عظمت و ملکیت معبود ملک
 و از ملاحظه جبار خود بقصور در بندگی سرگون کردن و کم و توانا گردانیدن بلکه چون بنده گنهگار بیک
 فدای جان کردن خود پیش سیف حاضر ساختن و در سجود بملاحظه کمال علو و خود را در ذلت پستی و
 مقام پستی خاک برابر ساختن و در مقام عذر تقصیرت جبهه سائی و بینی سالی نمودن یا بدو قدوس
 سر بپای محبوب نهادن و در قنوت بعد فراغ در خدمت منتظر حکم نشستن و در ایات تحف و صلوة و سلام
 برو سائل فیض و سادان و اشارت سبای عقد توحید ثابت ماندن و در سلام اسم قاوم در ملاقات
 اجباب بعد جمیع از سفر عالم نیست که و محبوبس ساختن چشم و گوش و زبان و حرکت از هر سمت و کشادن
 دل و زبان را دای خدمت و ملاحظه از مذکور الوهیت پیش آمده بود بجا آوردن اما حضور دل نماز و رجه
 که بطریق ترقی از ادنی باعلی مرقوم میگردد اول آگاه بودن بارکان نماز در هر کس که باشد و اجناس
 همان کن باشد دوم بطریق اجمال خود را در حضور حق داشتن و حق سبحانه را مطلع و متوجه باحوال خود
 فهمیده سیوم و حرکت و سکون برو صغی یعنی آن رکن را در آن حال اشارت با دست مد نظر و حسب
 ساختن چهارم همراه آن معنی تسبیحات و قرات فهمیده در مناجات و زاری کوشیدن و در مقام عتاب سید
 و از مقام عنایت و خوشستن و در مقام قصص و امثال عبرت گرفتن بجم مصداق آن معنای را در عالم
 و شهادت و دنیا و آخرت بچشم دل مطالعه کردن و لذت و کیفیت آن مقام گرفتن و از جهالتی بجهالتی
 سیر نظر نمودن نیست درجات سوتان از جبار علما ششم آنکه تحریر را چون سوت اختیار قاطع علایق
 هادوم لذات فهمیده و قدم نیست در ملکوت نهاده تجلیات جزیه برور گزیده بمقتضای آداب حضور آتیا

شہد و ارکان اذکار و اساحتن و این نماز اولیاست ہفتم آنکہ خود را بمقام علیین یا مقام عرض
 رسانندہ تجلیات کلیتہ پیوستہ در شاہد حضرت حائکہ استوار بر عرش شان آن مرتبہ بہت امدہنی
 بر خلایق حال اقبلہ بودن ملائکہ ارجاء و قضای حاجات عباد از پیشگاہ او مقلوب گشتہ
 بحسب ظہور غرض جلالی جلالی آداب و ارکان عمل آوردن این نماز ملائکہ بہت ہشتم بالوار اسما
 الہی و اخلاق ربانی کہ در کسوت این کلام معجز ظہور نمودہ بلی گشتہ و سر باز اسرار پندار غیب
 و شہادت و دنیا و آخرت مشاہدہ کردہ و اشارت قدرت حکمت را فہمیدہ باوای شکر آن
 رکوع و سجود بجا آوردن این نماز عرفا است نہم خود را بہ برکت متابعت در صفوت و ثمر
 انبیاء رسانندہ ہمین دقایق و حقائق اندازہ کمال محرمیت و اختصاص خود را فہم
 و مراد یافتن و این نماز انبیاست دہم بمقام فنا و حقیقی پیوستہ و از انانیت خود ہی گشتہ
 نماز الہی اندراج یافتن و نماز الہی این است کہ از لیت و استغنا ہی صرف با مقام نصرت
 بخطہ بلخطہ و تسعیرت تمام اوست و مرتبہ توجہ بر عبادات از روی اطلاع مشہومی و
 ترتیب ایشان رکوع او و نزول و قیام و رکوع بنی آدم بحسب گوناگون اعتقادات
 ایشان موافق اشارہ انا عند ظن عبدي و انا عند المتکبر قلوبہ سبحو و او
 توجہ بمجموع صفات مقتضیہ ظہور عالم بر عامہ خلایق بالوہ بشہ بر اہل اختصاص مانند توجہ زرگر
 و در وقت صنعت خود بزرگشتغال قبلہ اوست و این جهان کہ بحسب ظہور کمال ذات
 ازان ذات مقدسہ سمت ظہور یافتہ قبلہ اوست و قرار گرفتن در شہر برای حساب و جہت
 و ملا علی مقصد الصدق برای تقا و دیدار قنوا و سرزدن کلام بے نہایت و انجام از غایہ بیجان
 و جوش صفات کمالیہ قراءۃ او و مضمون سلا قولا من ذب الذلیلہ سمر افاضہ
 بعم شریفہ بر ہر مضین و مرحومین سلام او بالاتر ازین نماز در فہم این بے بضاعت
 نیامدہ است و السلام و صلے اللہ علی حبیبہ وسلم

تمت بالخیر

اورینٹ پریس لاہور

تازہ مطبوعات

۵۰/-	علامہ جلال الدین سیوطی علیہ الرحمۃ	الحاوی للفتاویٰ
۶۰/-		الخصائص الکبریٰ
۸۰/-	علامہ رستم بن اسماعیل بنہانی	حجۃ اللہ علی العلمین و صحیحات سید الوصلین
۱۵/-	علامہ آقہ الدین سبکی	شفاء السقام فی زیارة خیر الانام
۵۵/-	علامہ عبدالحق محمد علی دہلوی	المندیۃ النندیۃ شرح طریقۃ الحنفیۃ جلد اول
۶۵/-	جلد ثانی	
۳/-	علامہ عبدالحق محمد علی دہلوی	کشف النور علی اصحاب النبوة
۵۰/-		مطالع المسرات شرح دلائل الخیرات جلد عربی
۱۵۰/-		تفسیر صاوی علی الجلالین عربی جلد کامل
۲۲۵/-	شیخ عبدالحق محمد علی دہلوی علیہ الرحمۃ	اشعة اللغات محمدیہ کامل
۵۲/-		جامع المسانید عربی جلد کامل
۲۱/-	ابن تیمیہ	جلاہل الافہام عربی جلد
۲۱/-	علامہ سیف غلام جیلانی میرٹھی	البشیر الکامل
۲۲/-		بشیر الناجیہ
۲/۲۵		فتاویٰ شاہ رفیع الدین مع ہر رسالہ تفسیر فارسی
۱۱۰/-	شیخ عبدالحق محمد علی دہلوی علیہ الرحمۃ	مدارج النبوة فارسی کامل
		معارج النبوة فارسی
۲۱/-	علامہ معراج الاسلام بی لے	گنبد خضروا اردو
۳/-	علامہ مفتی سید افضل حسین شاہ صاحب	بداية المنطق اردو
۱۲/-	شیخ الفقہ مولانا سید الدین فاضل علیہ الرحمۃ	منیۃ المصلی
۳۰/-	مولانا علامہ محمد عبدالحکیم شرف قادری	تذکرہ اکابر اہل سنت
۱۶/۵۰	مولانا علامہ غلام رسول صاحب سیدی	تذکرۃ المحدثین
۱۶ ۵۰	مولانا علامہ محمد اشرف صاحب سیالوی	کوثر الخیرات
۱۲/۵۰	مولانا مفتی خلیل احمد خان برکاتی	ہمارا اسلام جلد ۵ حصہ مکمل
۲/۲۵		دواہم فتویٰ ہندوستان دارالاسلام جے یادوار الحرب
۶۰/-	مولانا مفتی ابوالخیر محمد نور الدین سیوہری	فتاویٰ نوریہ (جلد اول ۲۰/-، دوم ۳۰/-)
۵۰/-	حضرت مولانا علامہ محمد الدین صاحب مدظلہ	تہلیل البانی شرح مختصر المعانی
۱۲/-	علامہ عبدالحق خیر آبادی	شرح مرقاة
۲/-		کریما و نایم حق محشی (جدید)

نوٹ: مذکورہ بالا کتب کے علاوہ ہندو تصانیف علامہ اہل سنت و عربی فارسی اردو تھوکہ دیرچون ریٹ پر دستیاب ہیں۔

مکتبہ نوریہ ضوئیت بغدادی جامع مسجد گلبرگ اے لائل پور (پاکستان)

فون ۲۶۰۵۶

الوفاء بحوال المصطفیٰ (عربی) ۸۰/- قبائلی بخشش (اردو) ۶/-